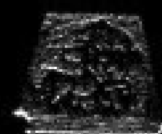
یک متن ناشناخته به پارسیک

هرمزد
با هرویسپ آگاهی

گزارش

رهام اشه



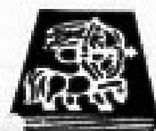
انتشارات اساطیر

یک متن ناشناخته به پارسیک

هرمزد
با هروسپ آگاهی

گزارش

رهام اشه



انتشارات اساطیر

۳۸۷/۲

سرشناسه : اشه ، رهام ، ۱۳۳۴ -   Asha , Raham .

عنوان و نام پدیدآورنده یک متن ناشناخته به پارسیگ : هرمزد با هرویسپ آگاهی / گزارش رهام اشه .

مشخصات نشر : تهران : اساطیر ، ۱۳۹۰

مشخصات ظاهری : ۱۰۸ ص (انتشارات اساطیر ، ۳۸۱)

شابک : 4 - 211 - 331 - 964 - 978

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا

عنوان اصلی :

an unknown Persic text : ohrmazd ped harvispagahih .

موضوع : زبان پهلوی -- متنها .

رده‌بندی کنگره : ۸ ی ۵ الف / ۲۰۵۱ PIR

رده‌بندی دیویی : ۰/۰۶ فا

شماره کتابشناسی ملی : ۱۴۶۱۹   ۸۲ م

قیمت : ۶۰۰۰ تومان



انتشارات اساطیر

هرمزد با هرویسپ آگاهی

گزارش : رهام اشه

چاپ اول : ۱۳۸۳

چاپ دوم : ۱۳۹۰

لیتوگرافی و چاپ : دیبا

شمارگان : ۱۱۰ نسخه

شابک : ۴ - ۲۱۱ - ۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

نشانی : میدان فردوسی ، اول ایرانشهر جنوبی ساختمان ۱۰ (پلاک ۸ جدید)

تلفن : ۸۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۰۰۱۴۸ نمابر : ۸۸۳۰۱۹۸۵

فهرستِ سخنان

- دیباچه ۵
  - ۱. گیتی‌شناسیِ مغان ۶
  - ۲. هرمزد با هرویسپ آگاهی (دستنبیگها) ۳۴
    - شمرشها ۳۹
- ویسپنویسش ۵۱
- گردانش ۶۰
- پچین از ج ۷۸ .... ۷۰
- فهرستِ واژگان و نامها ۸۷

به همی پیروزگر

داریوش کارگر

دوست مهربان و مهرگ

چند سالِ پیش (درست، زمستان ۱۳۶۷ یزدگردی) که گذارم به شهرستان نوساری، اندر گجرات هند، افتاد، دستورِ بزرگ آن شهرستان، وادا دستورجی مهرجی رانا، چند دست نبیگ به اوستائی و پارسیگ نشانم داد که هنوز اندر فهرست نبیگستان "نخست دستور مهرجی رانا" نیامده بودند. نگاهی گذراکنان اندر ایشان، به متنی پارسیگ برخوردم برایم ناآشنا. پس، از رویش با دست پچین کردم. چون به بمبئی شدم، این جای همان متن اندر دو دست نبیگ دیگر (ب ک، ت د ۴ آ: هر دو از آن نبیگستان ملا فیروز) یافتم. از بد روزگار هر سه از یک بن نبیگ آسیب دیده آیند. برای این از نام و نشانش هیچ نه دانیم. برای همین، دابهار هنگامِ شناسانیدن "ب ک" نه دانست که، بهرِ ششمش، ای متنمان، خود نامه ای است یگانه و جدا؛ و باز این متن از چشمِ کیخسرو جاماسپ آسا هنگامِ شناسانیدن ت د۴آ" افتاد.

هنگامی که دوباره (بهار ۱۳۶۸) به نوساری شدم، خداوند "سهراب باغ" ازد کرد که وادا دستورجیِ مهربان اندر بیمارستانی، اندر بمبئی، سخت گرفتارِ ستیز با استویهادِ است. این بانو، بهارتی گاندی، دبیرِ کتابخانهء مهرجی رانا مهربانی کرد و از دست نبیگ (ج ۷۸) پچینی گرفت. ماند کار ابَر متن، که ایدر می بینید.

از داریوش کارگر سپاسگزارم برای خواندن این کار و خرده هائی که ازش گرفت. این کار بهتر از این می بود اگر با گزارشش ابَر کنگدز و ورِ جمگرد می آمد. همچنین سپاسگزارم از زینت توفیق، پرویز ورجاوند و رودیگر ولف.

پاریس ۱۳۷۱ یزدگردی

رهام اشه

دیباجه

نوشته ای که ایدر شناسانیم و او را "هرمزد با هرویسپ آگاهی" خوانیم، با افتادگیها و کاستیها به دستمان رسیده است. با این همه آگاهیهای تازه ای اندر او و توان یافتن ابَر میتهای به ویژه گیتیانهء ایرانی.

۱. گیتی شناسیِ مغان

گیتی شناسیِ مغان را اندر "دین"، ای اوستا و زند، یابیم و اندر متنهای استوار بر دین، مانند دینکرد، بندهش، مینوی خرد، و اباریگ. اخترماران و ستاره انگاران پارسی اندیشه های "اوستائی" را اندر گیتی شناسی و اخترماریِ خویش، مانند زیگ شهریاران، با دگرگونیهائی پذیرفتند. از ایشان تنها پاره هائی (به عربی، و گاه به فارسی) بازیابیم اندر کارهای ابومعشر بلخی، گوشیار گیلانی، خوارزمی، بیرونی، تنوخی، سگزی و دیگران. نوشته ای که ایدر شناسانیم، از آن دست متنهای استوار بر دین است، و یکی دو "حلقه"ء نایافته از گیتی شناسیِ مغان را اندر او بازیابیم، و نزدیکی اش را به برداشت ویدی و پورانی (Purāṇa ها) باز بینیم.

بیشتر مردمان کهن بر سرِ اندیشهء گیتی با سه پایهء زمین، اندروای و آسمان انباز بودند[1] مغان این سه پایه را به خایهء مرغ مانند می کردند؛ و زمین را، چون زرده اندر خایه، میان گیتی می پنداشتند. اندر این برداشت، سه، چهار و یا هفت پایه بر بالای زمین قرار دارند، و سه، چهار و یا هفت پایه زیرِ زمین. یزدان، بر بالای، راست ایستند؛ و دیوان، زیرِ زمین، واژگون بوند. زمین، میان گیتی، جای دارد، وپیرامونش کوه البرز ابَررسته است و نیز رود آب روان است (البحر المحیط، ὠκεανός). میان زمین تیرگ البرز رسته است، و به محوری مانَد که گرد او ماه و خور و ستارگان می گردند. چرخهای پنج اباختر (ای، کیوان، هرمزد، وهرام، اناهید و تیر) با بندهائی به

خورشید بسته اند. هفت کشورِ زمین با بندهای باد به هفتورنگ اختر بسته اند؛ و کنگدز، بنست نیمروزان، نیز بسته است با بندهای باد به هفتورنگ.

یک نمایشِ گیتی را اوستا از زبان یشتار، از جایی که یزد، به دست دهد ـ همچون جایِ نگریستار اندر اخترماری و پیوندش با سپهر آسمانی. یسن ۱:۱۶ نخست از پایه های زمینی گوید:

جای و یا کوست (*asah-*)؛ پایگوس (*ṣōiθra-*، زند: *rōstāg*)؛ گویود(*gaoyaoiti-*)؛ میهن (*maēθana-*)؛ آبخور (*avō.x̌arəna-*).

پس، از مایه های زمینی گوید، ای: آب (*ap-*)؛ زمین (*zam-*)؛ و اورور (*urvarā-*).

پس، از سه پایهء گیتی، ای: این زمین (*aŋ́hâsca zəmō*)؛ آن آسمان (*avaŋheca ašnō*)؛ و بادِ اهلو (*vātaheca aṣaonō*).

آن گاه از پایه های روشنان گوید: ستارگان (*strąm*)؛ ماه (*måŋhō*)؛ خور (*hūrō*)؛ و روشنیِ ازلیِ خودداده (*anaγranąm raocaŋhąm x̌aδātanąm*).

بدین سان، جهان مادی از زمین تا آسمان (*asan-*) است. باد اهلو اندر زمین و آسمان، به همان چم آید که *antarikṣa* اندر وید. فروردین یشت (یشت ۲:۱۳) این سه پای به مرغی ابَرخایه اش مانند کند:

... aom asmanəm yō usca raoxṣnō frādərəsrō yō imām ząm āca pairica bvāva mąnayən ahe yaθa vīš aēs yō hištaite man´yu.stātō handraxtō dūraēkaranō ayaŋhō kəhrpa x̌aēnahe raocahinō aoi θriṣva.

[۱]این آسمان کی بالای، روشن و پدیدار است؛ کی پذیره و پیرامون این زمین بود مانندِ پرنده ای [ابَر] خایه؛ کی ایستاده است مینوایستاده، نیک گنارده، دورکرانه، با کرپِ (/ کالبد) خماهنِ روشن ابَر سه یکان.

اندیشهء یک کرپِ از خماهن گرد زمین، و نیز، اندیشهء سه یک (*θrişva*) اندر هوم یشت (یسن ۷:۱۱) نیز آمده است[۲] کنارِ این نمایشِ گیتی همچون مرغی ابَر خایه، مغان خود گیتی را نیز به خایهء مرغی مانند می کردند (مانند خایهء گیتیانه ای که میانش برهما است، *brahmāṇḍa* 'خایهء برهما؛ گیتی'[۳])، وبیرون ازش را بیکران (/ بدون تعین) می پنداشتند. این اندیشه را تا واپسین نوشته هاشان بازمی یابیم. برایِ نمونه، اندر یک گزارشِ پارسیِ ''نام ستایش'' خوانیم که: «آسمان از چهارسوی از بالایِ عرش کرسی تا همه تخت زمین مثالِ بیضهء مرغ آفریده است.»[۴] گرد زمین بر خط استوا اگرش خایه مانند به گیریم، و یا برکنارِ زمین اگرش پهن مانند گردهء درون به گیریم، کوهِ البرز ابر رسته است تا آسمان[۵]؛ و بالایش روشنان اند. از رشن یشت (یشت ۱۲: ۳۷-۲۳) به این فهرست رسیم: البرز، هوگر بلند، تیرگ البرز؛ ونند ستاره؛ تیشتر ستاره؛ ستارگان هفتورنگ؛ ستارگان آب چهر، زمین چهر، اورورچهر، سپندمینوی؛ ماه گوچهر؛ خورشید اروندَاسپ؛ انغرروشنان خودداد؛ پهلوم اخوِ اهلوان، روشن، با ویسپ خواری؛ و آن گرودمانِ روشن.

در آغاز، روشنان اندر یک گاه (اوستائی *gātu*) ایستاده بودند، پای بر جای، بی پیشروی و بی گردش. پس از ابگد (/ هجوم، اوستائی *aiβi.gaiti*) ایشان فراز می روند و باز می گردند[۶]، و اندر

گاههای جدا جای می گیرند. بندهش از شش گاه و یا پایه (*šaš pay*) یاد می کند مانند شش دهشِ گیتی[۷]:

۱) ابَر پایه.

۲) سپهرِ اخترانی کی اندر گومیزش، به سان چرخه، به روش ایستند.

۳) سپهرِ ستارگان ناگومیزشی کی، هر گاه ابگد به رسد، به کوشش سپوزندش و به پایهء برتر گومیختن نه هلندش. فرهء دینِ به مزدیسنان ابر ایشان سپاهبد گوماردہ بوده است. آن سپهر به گویشِ دینی ''مادیان رزم'' (*mādayān ī razm*)خوانند؛ و اخترماران ''سپهرِ زبرِ سپهر'' (*spihr ī azabar spihr*) خوانندش. بدو انگارهء بهیزه نیست.

۴) ماه گوسپند تخمه.

۵) خورشید اروندَاسپ. خورشید به سالاریِ اختران گومیزشی گوماردہ است و بند همه ایشان به خورشید بسته.

۶) گاه امشاسپندان کی به [هفتم گاه،] اسرروشنی، ای گاه هرمزد، پیوسته است.

گزارشِ ''دوم در'' بندهش به دست هنینگ پذیرشِ همگانی یافته است[۸] مکنزی آن گزارش را کلیدِ دریافت اخترماری اندر بندهش دانسته است[۹] پس اگر نادرستیِ آن گزارش را نشان دهیم، به خود این دریافت نیز بدگومان خواهیم گردید. هنینگ بر آن بود که: پارسیان از بهرِ همسازیِ نگرشِ خویش با اندیشه های اخترمارانه، ابرگرفته از بابل، پایهء ستارگان را دو بهر کردند: یکی، سپهر *par*

excellence ، ای "فلک البروج" (همراه با سپهرهای اباختران)؛ و یکی سپهرِ ستارگان ناگومیزشی، یعنی سپهرِ کهکشانی. فرهء دینِ به مزدیسنان، بزرگترین گردیِ این دوم سپهر، همان راه شیری (راه کاوسان rāh ī kayusān) است.

روشن نیست که "فلک البروج" با سپهرهای اباختران چگونه تواند رویِ هم یک سپهر par excellence ساختن[۱۰]، هنگامی که اندر بندهش، اختران ("بروج") همواره پذیرهء اباختران آمده اند[۱۱] سخنِ خود بندهش (۲۷) را ابر آن سپهر به بینیم.

u-š spihr <ī> avēšān axtarān caxrag ēvēnag nihād kē, andar gumēzišn, ō ravišn estend.

هرمزد 'سپهرِ این اختران را به آیینهء چرخه نهاد تا که اندر [زمان] گومیزش روان گردند.

این جای، به روشنی، با کرپهای آسمانیِ روان سر و کار داریم، یعنی اباختران. اختر (axtar) اندر این سخن به معنیِ کرپِ آسمانی، کوکب' آمده است و نه برج. به یونانی نیز στοιχεῖα هم برایِ اختران آید و هم برایِ اباختران[۱۲] بندهش، بر پایهء دین [و نه به پیروی از اخترماریِ بابلی] اختران را به دو بهرکند[۱۳]:

۱) اخترانِ گومیزشی (axtarān ī gumēzišnīg) که اخترماران ایشان را "ستارگان بیابانی" (+starān vyābānīg) می خواندند (ἄστρα πλανητά, stellae errantes ، سیارات)؛

۲) اختران ناگومیزشی (axtarān ī agumēzišnīg) که اخترماران "ستارگان نابیابانی" (+starān avyābānīg) می خواندندشان[۱۴] (ἀπλανεῖς ἀστέρες, stellae inerrabiles ، ثوابت)

اندر نامه های اخترماری به عربی و فارسی (از بتانی، بیرونی، ...)، گویِ آسمانی چون سپهر ("الفلک") اندر سپهر آمده است: نخست، هفت سپهرِ ستارگانِ رونده؛ پس، بیرون از ایشان، سپهرِ ستارگان ایستاده. سپهرِ ستارگانِ ناگومیزشی همان "فلکِ هشتم" اخترماران است[۱۵]، ای سپهرِ ستارگان ایستاده، و نه [چون گزارشِ هنینگ] "سپهرِ کهکشانی" اریگنس، به سدهء سوم مسیحی، همین نگر به پارسیان باز دهد[۱۶]: «کلسوس نیز ایدون برخی از رازهای پارسیان باز گوید: آموزشِ پارسیان و رازِ مهر که بنش پارسی است، این راستیها را به ابهام ابَر نمایند. چه اندر این [رازِ مهر] نماد دو سپهر به آسمان یابیم، یکی سپهرِ ستارگان ایستاده، و دیگر سپهر بازداده به اباختران، و گذارِ روانها از راه ایشان است. نماد این است: پلکانی است با هفت درگاه، و بر سرش یک درگاه هشتم».

اندر دستنبیگهای مادیان یوشت فریان (۷۴:۲) این سخنِ ناروشن آمده است

کـه شـاید به توان +ašt +asmān veh 'هشت آسـمـان نیک' خواندن.

میانِ این سپهرِ اختران ناگومیزشی، کمربند اختران جای دارد[۱۷] که اندر اوستا به کستیِ بهدین مانند گردیده است. گردیِ اختران ("منطقة البروج") که خورشید هر سال گرد زمین پیماید (از نگرِ زمین همچون میانهء گیتی)، به کستی ای ماند که بهدین هر روز بر میان بندد. دشواری این است که راه خور، بر پایهء بندهش، بیرون از سپهرِ ستارگان ناگومیزشی است؛ و بر پایهء نامه های اخترماری به

عربی و فارسی، اندر او. گزارشِ اخترماران پارسی نه دانیم. بیرونی و دیگران یک "الفلک الممثل" (pareclipitic) پیش نهادند. بندهش نامِ دینیِ کمرِ اختران را فرهء دینِ به مزدیسنان (*farrah ī veh dēn ī māzdesnān*) آورده است. هوم یشت (یسن ۹:۲۶) آن کستی ستاره نشان مینوتاش را دینِ به مزدیسنی (*aißyåŋhana*) (*vaŋhīm daēnąm māzdayasnīm*) خوانده است. این دین و یا فرهء دین سپاهبد روشنان است. بندهش (۷۱) از اوستا آورد که:

farrah ī veh dēn ī māzdesnān ped *ebyānghan humānāg, ī ast kustīg humānāg, star-pēsīd ī menōgān-tāšīd, si-tāg ped cahār greh perāmōn asmān, ped hān pāyag be dāšt.

'فرهء دینِ به مزدیسنان به مانند ابیانگهن، ای کستی، ستاره نشان و مینوتاش، با سه تای و چهار گره، پیرامون آسمان، بدان پایه [ء اختران آبیزه] نگاه به داشت. این جای همان دو صفت اندر هوم یشت آمده اند: *stəhr.paēsaŋhəm man´yu.tāštəm*.

زادسپرم (گزیده ها، ۴: ۷-۴) از یک میتِ کهن یاد کرده است: سپندارمد (به اوستائی *spəṇtā ārmaiti*) بدان گاه که فراسیاب آب از ایرانشهر بازداشت، برای بازآوردن آب، به کرپ دوشیزه ای، به خانهء منوچهر دهبد ایرانشهر پیدا گردید. او جامه ای روشن پوشیده بود، و به میان کستیِ زرین بسته داشت که خود "دینِ مزدیسنان" بود. دوشیزگان کی سپندارمد را بسته کستی به دیدند، از آن پس، برای خوبچهر به نظر رسیدن به بستنِ کستی دلبسته گردیدند.

میت سپندارمد بانو با کستیِ زرین به میان با این انگارهء زمین که یک کستیِ ستاره نشان گردش کرده همساز است. خود سپندارمد

نیز نمایندهء زمین است، و گاه به جایش آمده است[۱۸] و "از دهشهای گیتی زمین را به خویش پذیرفت." (بندهش، ۳۶) اندر اخترماریِ یونانی نیز چرخهء اختران را ζώνη کمر، کستی می نامیدند[۱۹]؛ همان که به عربی، "منطقة" [البروج] و یا "نطاق" آورده اند. اگر بندهش گوید که بدو "انگارهء بهیزه" نیست، تنها برایِ آن است که، اوستا جنبشِ کند گرههای پیمان (اعتدال) را نه شناسد هر چند خود این جنبش از گردشِ تیر (محور) زمین گرد یک عمود بر آن کمر آید، و نه از خود جنبشِ آن کمر.

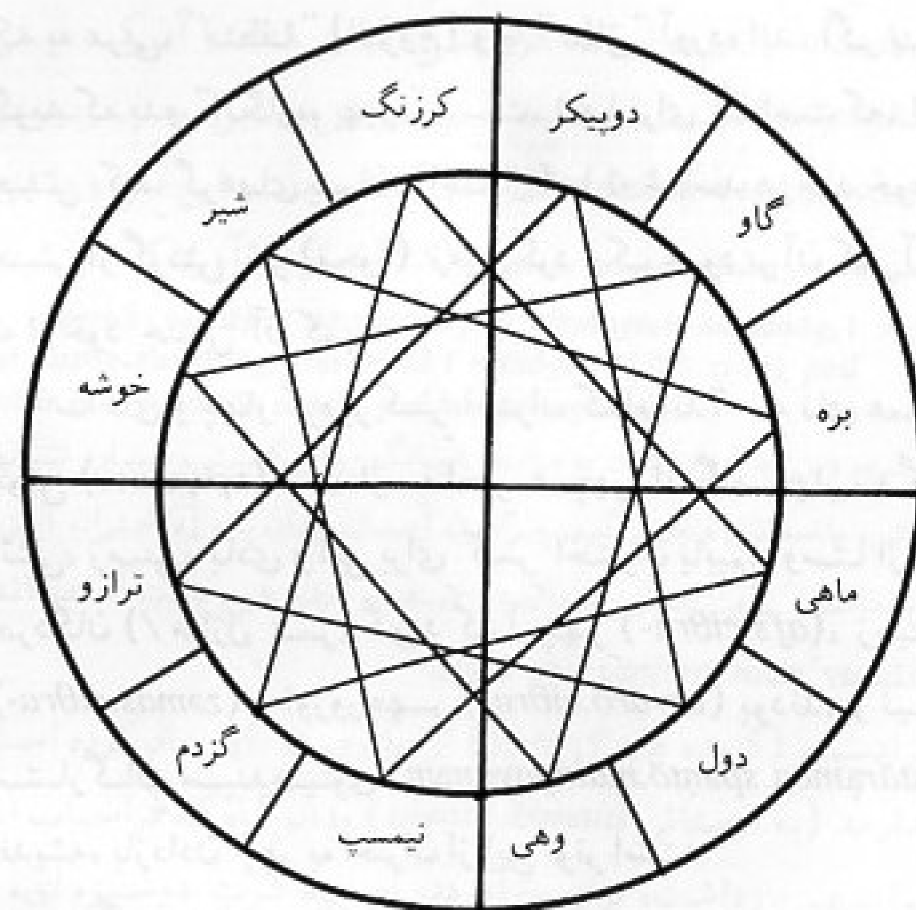
سه تای و چهار گره بر کمرِ اختران کدام اند؟ سه تای همان سه گوش (τρίγωνον) است از سه اخترِ همچهر. آن گاه، چهار سه گوشِ آتشی، زمینی، بادی و آبی برایِ کمرِ اختران یابیم. اوستا از کمرِ خردگان (/ منازلِ قمر) گوید که آبچهر (-*afš.ciθra*)، زمینچهر (-*zəmas.ciθra*) و اورورچهر (-*urvarō.ciθra*) بودند، و نیز از ستارگان سپندمینوی (*stārąmca spəṇtō.mainyavanąm*)[۲۰] اندیشهء بازدادن چهر به اختران از این نوتر است:

سه گوشِ نخست، آذرین، نر: بره، شیر، نیمسپ؛

سه گوشِ دوم، زمینین، ماده: گاو، خوشه (/ کنیگ)، وهی [باز داده به ماه و اناهید. ماه شب خداوند است و اناهید روز]؛

سه گوشِ سوم، بادین، نر: دوپیکر، ترازو، دول؛

سه گوشِ چهارم، آبین، ماده: کرزنگ، گزدم، ماهی.



نگارهء کستیِ اختران

پس نیازی نیست که، به کهکشان و راه شیری برایِ گزارشِ این اندیشه، [فرهء] دین به رویم[۲۱] مانی که اخترماریِ مغان برگرفت و بدو رنگ زندیگی داد، از همان "سه گوش" و "چهار جای" برایِ دوازده اختر گفت. او این اختران از پنج شهرِ تاریکی شناسانید (ای گومیزشی): «ایشان از پنج شهرِ تاریکی گرفتند و به سپهر بستند، دو اختر از هر شهر. دوپیکر و نیمسپ از آن شهرِ دود اند که منش است: بره و شیر از آن شهرِ آذر؛ گاو، دول و ترازو از آن شهرِ باد؛ کرزنگ، خوشه و ماهی از آن شهرِ آب؛ و وهی و گزدم از آن شهرِ تاریکی. ... این اختران به چهار کوست بخشیدند، سه به هر گوشه، اندر چهار جای. و به سپهرِ گردان گناردند». (کفالیای آموزگ، ۶۹)[۲۲]

افزون بر این پایه های زیرِ زمین، و همچندشان، پایه هائی زیرِ زمین بوند. این اندیشه را هم اندر هند یابیم (هفت *loká* زیرِ زمین و هفت *tala* زیرِ زمین) و هم اندر میانرودان (ستاره پایه، آسمان Bēl و آسمان Anu از یک سوی؛ پذیرهء ستاره پایه، *apsu* چون قلمروِ Ea، و زمینِ مردگان چون قلمروِ Nergal و Ereshkigal از دیگر سوی). یک تکهء اوستائی، زیرِ زمین نخست *mānō* نهاده است که مغان اش [illegible] گزارده اند، یعنی پایهء ابر و میغ[۲۳] این نیز با نگارهء گیتیِ بابلی همساز است. *Mānō* یک آسمان ویژه نیست، بو بایدش جاییاندر زمین و [فردم] آسمان است. ایدر چهار پایهء زبرین:

۱) آن ستارگان (*stram*)، سترپایه. نخست گام روان اهلو به منشِ خوب (اوستائی *humata*) نهد.

۲) آن ماه (*måŋhō*)، ماه پایه. دوم گام به گویشِ خوب (*hūxta*) نهد.

۳) آن خور (*hūrō*)، خورپایه. سوم گام به کنشِ خوب (*hvaršta*) نهد.

۴) آن انغرروشنان خودداد (*anaγranąm raocaŋhąm x̌aδātanąm*)، گرودمان (*garō dəmāna*). چهارم گام اندر روشنیِ بیپایان نهد. ویدیوداد (۳۲:۱۹) آورد که:

xṣnūtō aṣaonąm urvānō pārayeiṇti avi ahurahe mazdå avi aməṣanąm spəṇtanąm avi gātvō zaranyō.kərətō avi garō nmānəm maēθanəm ahurahe mazdå maēθanəm aməṣanąm spəṇtanąm maēθanəm an´yaēṣąm aṣaonąm.

روانهای اهلوان، خشنود، شوند به سویِ هرمزد، به سویِ امشاسپندان، به سویِ گاه زرین-گرد، به سویِ گرودمان، میهنِ هرمزد، میهنِ امشاسپندان، میهنِ دیگر اهلوان.[۲۴۰]

بندهش این گاه را به دو بهر کرده است: یکی آن امشاسپندان [و دیگر اهلوان، مانند Igigi های بابلی]؛ و یکی آن هرمزد.

چهار پایهء زیرین:

۱) پذیرهء ستر پایه. نخست گام روان دروند به منشِ بد (*dušmata*) نهد.

۲) پذیرهء ماه پایه. دوم گام به گویشِ بد (*duž-ūxta*) نهد.

۳) پذیرهء خورپایه. سوم گام به کنشِ بد (*duž-varšta*) نهد.

۴) انغرتاریکان (*anaγraēṣva təmōhva*)، ای دوزخ. زمیاد یشت (یشت ۱۹: ۴۴) گرودمان را پذیرهء دوزخ (*daožaŋ̌ha*) آورده است.

ارداویرازنامه (۹:۱۷)آورده است که، روان دروند دین و کنشِ خویش را همچون یک زن جه بیند. این واژه را به درست نه خوانده اند.[۲۵] آن را باید خواندن *abāz-gūn* که همساخت است با فارسی باشگون، واژگون (از پهلویگ **aβāžgūn*). چمِ آن سخن این است که، دروند دینِ خود را واژگون بیند. اندر یک روایت پارسی نیز همین اندیشه را بازیابیم: «ناپاک اهرمن و دیوان که اندر دوزخ اند، تمام معلق اند. یعنی، زیرِ دوزخ هیچ جایِ مقام و پناه نیست. اهرمن و دیوان معلق اند؛ و روان دوزخیان هم معلق اند.»[۲۶] اندر نوشته های پارسیگ، اهرمن را وارونه نویسند: بدین سان، بر پایهء این نگارهء گیتی، اندر پایه های زبرِ زمین، یزدان و اهلوان راست ایستاده اند، و اندر پایه های زیرِ زمین، دیوان و دروندان واژگونه بوند.

زمینِ فراخ (اوستائی *ząm pərəθβīm*، سنسکریت ... *kṣā́m pṛthivī́m*) میانهء گیتی جای دارد. گرد زمین (اگرش چون گوی به گیریم، کمرِ استوائی اش) را کوهِ هرا (*harā*) و یا هریتی (*haraitī*) گرفته است که بیشتر با صفت بلند (*bərəz, bərəzaitī*) آید: البرز.[۲۷] کوه دیگری به دو نیمش کند. آن را تیرگ البرز (*taērəm haraiθyå barəzō*) خوانند. بندهش (۵۵) آورد که:

kōf ī harburz pēdāg kū: perāmōn ī gēhān; kōf ī tērag meyān gēhān. x̌aršēd gardišn, cōn abesar perāmōn ī gēhān. abēzagīh<ā>, azabar kōf ī harburz, perāmōn ī tērag abāz varded. cōn gōed kū: <ō> tērag ī harburz, kē hān ī man x̌aršēd, māh ud stārag (az) pas abāz varde<n>d.

کوهِ البرز، [از دین] پیدا است که: پیرامون گیهان است: و کوهِ تیرگ میان

گیهان. گردشِ خورشید همچون افسری است پیرامون گیهان. او به آبیزگی، زبرِ کوهِ البرز، پیرامونِ تیرگ باز گردد. چون [اوستا] گوید که: [به] تیرگ البرز، که خورشید، ماه و ستارگان من (هرمزد) پس [از اندرشدن] بازگردند. این سخنِ دوم از رشن یشت (یشت ۱۲: ۲۵) آمده است:

upa taērəm haraiθyå barəzō
yaṯ mē aiβitō urvisənti
starasca måsca hvarəca.

به سویِ تیرگ البرز که [گردش] از هر سوی ستارگان، ماه و خورشید من چرخند.

جایِ دیگر، بندهش (۷۷) ابر تیرگ گوید که:

tērag ī harburz hān kē-š star ud māh ud x̌aršēd pediš andar vardend ud pediš abāz āyend.

'تیرگ البرز آن است که ستارگان، ماه و خورشید بدو اندر گردند و بدو باز آیند.

این تیرگ کوهِ میرو (*meru* و یا *sumeru*) اندر وید و پورانها را یاد آورد کی میان زمین (/ قطب شمال) جای گرفته است، همچون تیری که گردش چرخه های روشنان گردند؛ پدیدار آیند و ناپدید گردند. این مانندی ازدید سگان ختنی دور نه ماند. ایشان *ttraikha sūmīra* ('تیغِ میرو') را همان *ttaira haraysa* ('تیرگ البرز') می گرفتند.[۲۸] بیرونی لوکالوک هندی (*lokāloka* هم ارزِ البرز) را مانند گیرد با آن چه مردمان ایران ("عوامنا") کوه "قاف" خوانند[۲۹]؛ و نظرِ هندوان ابر لوکالوک و میرو را با نگرِ مغان سغد سنجد:

«و الی مثله ذهب مجوس السغد بانّ جبل اردیا حول العالم وخارجه خوم شبیه انسان العین فیه من کلّ شیئ و وراءه خلاً. وفی وسط العالم جبل گرنغر هو بین اقلیمنا و بین الاقالیم الستّة کرسی الملکوت. وفیما بین کلّ اقلیمین رمل محرق

لایستقر علیه قدم. ولافلاک تدور فی الاقالیم کالرحا وفی اقلیمنا مائلة لانّه فوق وفیه الناس.»[۳۰]

'مانندش را مغان سغد انگارند که: کوهِ اردیا پیرامون گیهان است؛ و بیرونش خوم، همانند مردمک کی از هر چیز اندر او گنجد، و آنسویش تهیگی. اندر میان گیهان کوهِ گرنغر است، اندر کشور (κλίμα) مان و شش کشورِ دیگر، [همچون] تختِ پادشاهیِ آسمانی. اندر هر یک از دو کشور ریگِ سوزان است که پای بر آن نه توان نهادن. سپهرها اندر کشورها مانند آسیاب گردند، و اندر کشورمان [کمی] خمیده گردند، چه [این کشور] که اندر او مردمان میهمان اند، بالاتر است.

هر چند که تبارِ نامِ سغدی "اردیا" روشن نیست (از **arda-* 'نیمه، سوی'؟)، پیدا است که همان *harā- bərəzaitī-* اوستائی، و *lokāloka-* هندی معنی دهد. نامِ "گرنغر" شاید همان سغدی *γr''n γr 'کوه کوهان' باشد، یعنی γr''n γwt'w 'خدایِ کوهان' به یاد آوریم که سگان ختنی تیغِ میرو و یا تیرگ البرز را 'خدایِ کوهان' (*garānu rrundä*) می خواندند.

زبرِ تیرگ اندر آسمان اختر هفتورنگ (اوستائی *haptō-iriṇga*) است. اندر میانرودان، اختر گاری (mulMAR.GID.DA)، ای 'دبِ اکبر (= هفتورنگ) را *markas šamē* (پارسیگ *meyān asmān*، 'میان آسمان') می خواندند، و محورِ چرخشِ آسمان را اندر راستای گاری اختر می پنداشتند.[۳۱] بیرونی از یک نامهء هندی، Viṣṇu-dharma آورد که: «مدارِ دب اکبر (سنسکریت *sapta-rṣi*) زیرِ قطب قرار دارد.» و افزاید که: دب اکبر زیرِ سرِ میهمانان میرو است.[۳۲] تیرگ

به تیرِ میان خرگاه می ماند. بر بالایش هفتورنگ است، و هفت کشور (اوستائی *hapta karṣvąn*) زمین با بند باد به هفتورنگ بسته اند. هرچند مغان میخِ گاه (اوستائی *mərəzu*) را از هفتورنگ جدا کردند، باز آن اندیشهء کهن بر جای ماند.[33] زندِ سیروزه (۱۳):

haftōiring ped abāxtarān nēmag, ebgad pedyārag az dušox be nē hištan rāy; ⁺u-š ([illegible] *) az harv kišvar-ē be <ō> x̌ēš bast estend. ka ēn zamīg azēr ud azabar be nē baved ped rāh ī ōy.*

'هفتورنگ به نیمهء اباختران (/ شمال) است تا پتیاره ابگد را از دوزخ بیرون شدن نه هلد. و او از هر کشوری [بندی] به خویش بسته است. اگر این زمین زیر و زبر نه گردد، به راه او است.

بندهش (۲۷):

u-š haftōiring ped kustag ī abāxtar; ānōh kū, ka ebgad andar ⁺dvārīd, dušox būd, gumārd. az haft kišvar, az harv kišvar-ē bann-ē ⁺aviš ([illegible] *) peyvast ested, vinārdārīh <ī> kišvarān andar gumēzišn rāy. ped hān-z ham haftōiring x̌ānīhed.*

'هفتورنگ به کوست اباختر است. آن جای که ابگد اندر دوارید و دوزخ بود، او [همچون نگهبان] گومارده است. از هفت کشور، هر یک بندی بدو پیوسته است برایِ گناردن (/ تثبیت) کشورها اندر [زمانِ] گومیزش. از این روی او را هفتورنگ خوانند.

این بند، چنان که "هرمزد با هرویسپ آگاهی" گوید، باد است. همین اندیشهء بند باد را اندر وید (*vāyur sūtram*) یابیم. اوپنیشد (Bṛhad-āraṇyaka Up.، ۳:۷:۳) گوید که:

sa hovāca vāyur vai, Gautama, tat sūtram; vāyunā vai, Gautama, sūtreṇāyaṁ ca lokaḥ paraś ca lokaḥ sarvāṇi ca bhūtāni saṁdṛbdhāni bhavanti.

گفت که: ای گوتم، آن بند باد است. آری، ای گوتم، با باد همچون بند این

جهان، آن جهان و همه چیزها گنارده اند.

این اندیشه را اخترماران هندی اَبَر گیرند، و جنبش و گردشِ اباختران با بند و یا زه باد (*vāta-raśmi-*) گزارند. گویهای اختران، هم چون بادریسه، با تیزیِ یکنواخت از دُشستر (غرب) به اُشستر (شرق) چرخند، و اباختران از اشستر به دشستر روند و اباز آیند. این روش به یاریِ باد فرازوز (*pravaha*) شایدبود گردد. روشِ استوارِ چرخه ایِ اباختران را دیوان بر هم می زنند؛ این را، روششان یکنواخت نیست، راست (*ṛju*، مستقیم) است و خوهل (*vakra*، راجع). «کربهای زمان، مینوچهر (*adṛśyarūpāḥ*) که *śīghrôcca*، *mandôcca* و *pāta* خوانند، بهانهای روشِ اباختران اند. اباختران با بند باد بدیشان بسته اند، و به راه ایشان، و بسته به نزدیکی به جایِ خویشتن، به دشن (دست راست) و هوی (دست چپ) کشیده می شوند، و نیز [بندِ باد] فرازشان می کشد و ابازشان می کشد». (Sūryasiddhānta، دو، ۲-۱) بند بادگاه سست گردد و گاه سخت؛ پس اباختران گاه تیزتر و زودتر روند (*śīghra* 'تیز') و گاه کندتر و دیرتر (*manda* 'کند، آهسته'). اخترماران هندی این اندیشه اندر نگرهء سازگارِ ستاره شماریشان آورند[34]

بیرونی (اندر تمهید المستقر) این سه انگارهء اخترماران پارسی آورد:

۱. "گوی" (معرب: جوی). پارسیان هنگامِ گفتنِ اَبَر "فلک اوج" یک اباختر از گوی یاد کنند، ای: اباختر، اندر گوی، برآینده (صاعد، پارسیگ: *ul-āhang*) است و یا فرورونده (هابط، *frōd-āhang*). بیرونی اَبَرِ نامِ گوی برای "فلک اوج" هیچ

روشنگری ای نه یابد؛ و افزاید که پارسیان مطالع [فلکِ مستقیم] را "گوی راست" خوانند[۳۵] چه روشنان، ابر سپهر، برای کسی که از جایی اندر "خط استوا" به نگرد، چنان ابرآیند که با "افق" گوشه ای راست سازند.

۲. "زه" (عربی: وتر). پارسیان هنگام گفتن ابر "فلک تدویر" (پرچین، سنسکریت -*paridhí*) یک اباختر از زه یاد کنند، ای: اباختر، اندر زه، برآینده است و یا فرورونده"[۳۶]

۳. "زیگ" (معرب: زیج). خوارزمی ایدونش شناساند: «زیج نامه ای است که بدو روشِ ستارگان به شمارند، و سالمر ("تقویم") نیز ازش بیرن کشند، ای شمارشِ ستارگان، سال به سال»[۳۸]

بیرونی (اندر تمهید المستقر)، چمِ نخستین زه و زیج "لگام، بند" شناساند. آن گاه گوید که: پیشینیان پنداشتند که اباختران به آفتاب وابسته اند به زههائی که از کشیدنش اباز گردند و از هلشش فراز روند"[۳۹] جای دیگر بر ایشان خرده گیرد که: «از پیشینیان گروهی بودند که این چیزها را به تقلید دانستند نه به تحقیق. و چون رفتنِ ستارگان به رفتنِ آفتاب پیوسته بودند، پنداشتند که این ستارگان از آفتاب آویخته اند به زههائی که گاه سست شوند، چون ستاره به آفتاب نزدیگ شود تا تواند رفتن؛ و گاه سخت شوند چون از آفتاب دور باشد تا نه تواند رفتن و راجع گردد. و این وهمی است باطل، و بدو مشغول نه باید شدن کاندر او هیچ فایده نیست»[۴۰] با این همه، این نگرهٔ زهها که اباختران به خورشید بندد، از نگرهٔ هشت گوی که "یک بر

دیگر پیچیده، همچون پیچیدن تویهای پیاز"[۴۱] به دانشِ امروزیمان نزدیکتر است"[۴۲] (از یاد نه بریم "نگرهٔ زهها" که Gabriele Veneziano، به دههٔ ۱۹۷۰ پیش کشید.)

بیرونی نه گوید که این زه چگونه است. به جز "بند باد" (اندر: هرمزد *با* هرویسپ *آگاهی*) به "بند مینوئی" (اندر: روایات پارسی) نیز بر می خوریم[۴۳] زیرا که "باد" و "مینو" به جای یکدیگر می نشینند. چنان که بندهش سپنامینو و گنامینو، اندر تن مردم، با باد جانی و بادِ بزه مانند کند"[۴۴] این چمِ دوگانه اندر خود نامِ "باد" یابیم (مانند آرامی rwḥ').

ایدر چند سخن ابر کنگدز (و ورِ جمگرد). از دینکرد[۴۵]:

ud pešōtan ī vīštāspān ped kangdiz ī stendag-drafš kē andar hān bēvar hān ī X-ān ([illegible] *) kē syā samōr dārend ī dēn niyōšīdār ī ahlō az pasīh ī pešōtan ī vīštāspān.*

'و پشوتنِ گشتاسپان به کنگدزِ افراشته درفش [جای دارد] که اندر آن [جای] بیور ... [هم مانش اند] که [پوست] سمور سیاه [ابر تن] دارند، و نیوشیدارِ دین اند و اهلو؛ و از پسِ پشوتنِ گشتاسپان [روند]'

از بندهش[۴۶]:

kangdiz rāy gōed kū: dastomand ī pāyomand, ud stendag-ravāg ī hamēšag-vahār, ped kamāl ī dēvān būd. kayhōsrō be ō zamīg nišāst. u-š haft perisp ast: zarrēn, asēmēn, pōlāvadēn, brinjēn, āhenēn, ābgēnagēn, kāsakēnagēn. u-š haft-sad frasang rāstag ō meyān. u-š pānzdah dar pediš kē, az dar ō dar, ped asp-ē rah, rōz-ē vahārīg, ped pānzdah rōz šāyed šudan.

'ابر کنگدز گوید که: دستمند بود و پایمند؛ یکنواخت رونده بود و همیشه

بهار، اَبَر سرِ دیوان. کیخسرو به زمینش نشاند. هفتسد دیوار دارد: زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، آبگینگین، و کاسکینگین. و هفتسد فرسنگ راسته به میـان دارد. و بدو پانزده در است که، از هر دری به دری دیگر، با گـاریِ اسپی، بهاران، به پانزده روز شاید شدن.

از روایاتِ پهلوی[۴۷]:

49.1. syāvaš ī kayusān rāy pēdāg kū: -š varzāvandīh ēdōn būd ī-š, ped farrah ī kayān, kangdiz ped dast ī x̌ēš ud nerōg ō ohrmazd ud amehrspendān, abar kamāl be kird /ud rāyēnīd/ 2. <ī> +dēvān; az framān ī syāvaš hamē rāyēnīd; dā hān <ī> ka kayhōsrō āyed raftār būd. 3. pas kayhōsrō be ō menōg ī kang guft kū:

– x̌ah ī man he, ud an brad ī tō hem. cē tū syāvaš ped dast kird he; u-š an ped gund kird hom. +ō man abāz vard!

ud kang hamgōnag kird; 4. be zamīg āmad, andar tūrān, ō kust ī x̌arāsān rōn, gyāg kū syāvaškird, be estād. u-š hazār +darm andar abgand; u-š +mēx hazār andar +hišt; ud pas az hān nē raft, hamāg tūrān abāg +pah ud stōr dāred. 5. ud kayhōsrō mardōm ī er andar be nišāst hend.

6. u-š perisp ī fradom sagēn; ud hān ī didīgar pōlāvadēn; ud hān ī sidīgar ābgēnagēn; ud hān ī cahārom asēmēn; ud hān ī panzom zarrēn; ud<hān ī> šašom karkehanēn; ud hān ī haftom yākandēn. 7. ud kōšk asēmēn. ud dandānag zarrēn. u-š cahārdah kōf andar. u-š haft rōd ī nāydāg andar. u-š haft marv kē-š pānagīh ped x̌adāyīh šāyed kirdan andar. 8. u-š zamīg ēdōn nēk ka xar-ē be mēzed ped šab-ē vāstar mard-bālāy be rōyed. 9. u-š pānzdah dar, ī harv ēk pānzdah mard bālāy ast. 10. kang x̌ad bālāy and ast mard-ē kārīg ka tigr be vihed, baved ka-š be ō sar rased, baved ka nē rased. 11. az dar ō dar haft-sad frasang. ud yākand, zarr, asēm ud abārīg gōhr ud x̌āstag ī nēk andar ast, ud vas ud +freh ast.

12. pešōtan ī vīštāspān abāg hāvišt hazār kē +kabāh ī syāv samōr dārend, a-š andar. harv rōz pešōtan abāg avēšān hāvištān yazišn ī yazadān kuned. 13. pešōtan ahōš ud amarg ud a-zarmān ud +a-vināhišn ud abuyišn ānōh x̌adāy ud rāyēn<īd>ār ī kang ast.

14. mardōm ud abārīg ī ānōh hend, harv nēkīh ī-šān abāyed, a-šān ast, pedyārag xujārak ast. 15. u-šān zīndagīh frāyist hān kē-š sad-u-pānzāh sāl zīved dā tan ī pasēn 16. hān yazišn frārōn hamē kunend. 17. mardōm hamāg dēnburdār ud ahlō hend; ud mardōm az hān gyāg dā hān <ī> ka pešōtan āyed be ō erān-šahr nē āyend.

18. ka pešōtan āyed, ēg-iš sad-u-panzāh mard abāg bavend; ud dušmen az erān-šahr abāz dārend; ud x̌adāy ī dēn abāz ō taxt nišīyed, ud dēn +vābarīgān be kuned; ud pas abāz ō kang šaved; ud harv ka dēn dahebedīh abāz abāyed virāstan, āyed ud virāyed; ud abāz ō kang šaved, dā frašegird hangām ānōh baved.

perōzīh ī ohrmazd ud amehrspendān, ud zanišn ud vānišn ud abesihēnišn ī ahrmen ud dēvān ud vihūdagān!

اَبَر سیاوشِ کاوسان پیدا است که: ورجاوندیش ایدون بود که، به فرّهٔ کیان، کنگدز به دست خویش و به نیرویِ هرمزد و امشاسپندان، اَبَر سرِ دیوان به کرد، و از فرمان سیاوش همی رایانا بود، و تا آن که کیخسرو بیاید رفتار بود. پس کیخسرو به مینوی کنگ گفت که:

ـ تو خواهرِ منی، و من برادرِ توام. چه تو را سیاوش با دست کرد، و مرا با گند. به من باز گرد!

و کنگ همین کار کرد، به زمین آمد، و اندر توران، روی به کوست خوراسان، جایی که سیاوشگرد خوانند، به ایستاد. کیخسرو هزار سوراخش اندر افگند، و هزار میخش اندر هشت، و پس از آن کنگ دیگر نه رفت، و همه توران با گوسپند و ستور نگاه دارد. کیخسرو مردمِ ایر (اریائی) اندر او نشانید.

کنگ را دیوارِ نخست سنگین است، و آن دوم پولادین، و آن سوم آبگینگین، و آن چهارم سیمین، و آنِ پنجم زرین، و آن ششم کرکهنین، و آن هفتم یاکندین. کوشکش سیمین است، و دندانه اش زرین. اندر کنگ چهارده کوه است، و هفت رود ناوتاز. و هفت مرغزارش اندر است که، به خدایی، پاسداری شاید کردن. زمینش ایدون نیک است که اگر خری به میزد، به شبی، واش به بلندیِ مردی به روید. و پانزده در دارد که هریک به بلندیِ پانزده مرد است. بالایِ خود کنگ اندازه، مردی کاری (جنگی) است که اگر تیری بیفگند، باشد که به سرِ کنگ رسد، و باشد که نه رسد. از یک در به دیگر در هفتسد فرسنگ راه است. و اندرش بسیار و فراوان یاکند و زر و سیم و اباریگ گوهر و خواسته، نیک است.

پشوتنِ گشتاسپان با هزار هاوشت کی قبای سمور سیاه دارند، اندر کنگ است. او با این هاوشتان هر روز یزشِ یزدان کند. پشوتن انوش و بیمرگ و بیزرمان و *afriθyant* و *apuyant* (تباه ناپذیر و ناپوسیدنی)، آن جای خدای و رایانیدارِ کنگ است.

مردم و اباریگ که آن جای اند، هر نیکی که بایدشان، دارند، و پتیاره اندک است. و زندگی (عمر) شان فرایست تا به سد و پنجاه سال رسد. تا تنِ پسین یزش فراورن همی کنند. مردم همه دینبردار و اهلو اند. و مردم از آن جای تا آن هنگام که پشوتن بیاید، به ایرانشهر نیایند.

هنگامی که پشوتن بیاید، سد و پنجاه مرد با او بوند؛ و دشمن از ایرانشهر اباز دارند؛ و خدایِ دین باز به تخت نشیند، و دین باوریگان به کند؛ و پس باز به کنگ شود؛ و هرگاه که دهبدیِ دین باز باید ویراستن، آید و ویراید. و باز به کنگ شود، تا هنگامِ فرشگرد آن جای بود.

پیروزیِ هرمزد و امشاسپندان، و زنش و وانش (غلبه بر) و نابودیِ اهرمن و دیوان و گهودگان.

از ایادگارِ جاماسپ[۲۸]:

pursīd vištāsp šāh kū: avēšān mardōmān <ī> ped kangdiz, hān-z <ī> ped var ī jimgird, hān-z <ī> ped erānvēz mānend, avēšān dād ud dēn ud ⁺varravišn, ud zīndagīh ud xᵛarišn cōn; ud ka mīrend ravān ō kū šavend?

guft-iš jāmāsp kū: kangdiz syāvaš ī bāmīg kird, abar kamāl ī dēvān. u-š ⁺drahnāy ud ⁺pahnāy ī perāmōn haft-sad frasang. u-š haft perisp ast: naxᵛist āhenēn, diđigar rōyēn, siđīgar pōlāvadēn, cahārom brinjēn, panzom kāsakēnagēn, šašom asēmēn, haftom zarrēn. u-š kōškīhā asēmēn. u-š ⁺dandānag<īhā> zarrēn /brahm/ hend. u-š haft marvezār andar; vas nēkīh ud ⁺parvāl. u-š haft rōdbār az andarrōn be āyed. hān gyāg hamēšag-vahār, ābādīh, ud draxt ped bār. u-š sarmāg ud garmāg <ud> ⁺astānag nē baved. u-š abārīg pedyārag kam mānend. ud xūb-zīvišn; ud ayyār <ī> veh dēn hend. u-šān dād vehīh; ud dēn pōryōtkēšīh. u-šān zīndagīh vas. ka mīrend, ahlō hend. u-šān rad pešōtan ī bāmīg, ī ašmā pus; ud xᵛadāy ud sālār hōsrō.

avēšān mardōmān <ī> ped var ī jimgird, hamāg vehdēn, ravān-dōst, kirbakkar hend. u-šān zīndagīh vas; ast <ī ka> si-sad sāl be zīved. ped harv cahal sāl az mard-ē ud zan-ē frazend-ē be zāyed. u-šān pedyārag kam. andar hān ī ka margūs ī jādōg zimestān ēdōn škeft ⁺be rased <ī> mardōm ud abārīg stōr ud gyānvar frāyist be abesihend, mardōm <ud> abārīg stōr ud gyānvar az ānōh be ⁺āvarend. avēšān abāz hvansand.

ud mardōm <ī> ped erānvēz mānend, hamāg ayyār <ī> veh dēn. u-šān bar nēk; ⁺dad <ud> dām, murv ⁺ud ⁺māhīg, gāv ud gōspend vas. ud dah māh ānōh zimestān ud do māh hāmin. ud hān-z do māh sard. u-šān pedyārag zimestān; ud mār <ī> ābīg vas baved. ka mīrend ahlō hend. u-šān zīndagīh haftād sāl.

پرسید گشتاسپ شاه که: مردمان که به کنگدز، و نیز به ورِ حمگرد، و به ایرانویج مانند، داد و دین و گروششان چیست و زندگی و خورششان چون؟ هر گاه که میرند، روانهاشان به کجا شوند؟

گفتش جاماسپ که: کنگدز را سیاوشِ بامی ابَر سرِ دیوان کرد. درازای و پهنایش هفتسد فرسنگ است. و هفت دیوار دارد: نخست آهنین، دودیگر رویین، سدیگر پولادین، چهارم برنجین، پنجم کاسکینین، ششم سیمین، هفتم زرین. کوشکهاش سیمین است، و دندانه هاش زرین. هفت مرغزارش اندر است، [با] بس نیکی و پروال (خوراک). و هفت رودبارش از اندرون بیاید. آن جای همیشه بهار است، [همه] آبادی است، و درخت به بار. و سرما و گرما و آستانه اش نه بود. و اباریگ پتیاره کم اند. مردمانش خوبزیوش اند، و یارِ دینِ به. دادشان بهی است، و دینشان پوریودکیشی. و زندگیشان (طولِ عمرشان) بسیار است. هنگامی که میرند، اهلو اند. ردشان پشوتنِ بامی، پسرِ شما، است؛ و خدای و سالارشان [کی] خسرو.

مردمان به ورِ جمگرد همه بهدین و رواندوست و کرفه گر اند. زندگیشان بس است، برخی تا سیسد سال زیوند. به هر چهل سال از مردی و زنی فرزندی به زاید. و پتیاره بدان جای کم است. اندر آن هنگام که زمستان مرگوسِ جادو ایدون شکفت به رسد که مردم و اباریگ ستور و جانور فرایست از میان به روند، مردم و اباریگ ستور و جانور از آن ور بیاورند. ایشان باز خرسند گردند.

و مردمِ به ایرانویج همه یارِ دینِ به اند. برشان نیک است، و دد و دام، مرغ و ماهی، گاو و گوسپندشان بسیار. و آن جای ده ماه زمستان است، و دو ماه هامین. و آن دو ماه نیز سرد است. و پتیاره شان زمستان است، و مارِ آبی بسیار دارند. هنگامی که میرند، اهلو اند. و زندگیشان هفتاد سال است.

از مینوی خرد[۴۹]:

62.1. pursīd dānāg ō menōg ī xrad 2. kū: kangdiz kū

gyāg ested? 3. var ī jimgird kū kird ested? …

12. menōg ī xrad pesox kird 13-14. kū: kangdiz ped ušastar rōn, nazdīg ⁺var sadvēs, gumārd ested ped vimand ī erānvēz.

15. var ī jimgird ped erānvēz, azēr zamīg, kird ested, 16. ud harv ēvēnag /ud/ tōm ī hamāg dām ud dahišn ī ohrmazd ī x̌adāy, az mardōm ud stōr ud gōspend ud vāyendag harv cē vehdar ud ped-vizindar, ō ānōh burd ested, 17. ud harv cahal sāl az zan-ē ud mard-ē ī <andar> hān gyāg hend, frazend-ē zāyed; 18. u-šān zīndagīh sisad sāl; 19. u-šān dard ud pedyārag kem.

پرسید دانا از مینوی خرد که: کنگدز کجای است؛ ورِ جمگرد کی کرده است؟

مینوی خرد پاسخ کرد که: کنگدز به سوی اُشستر (شرق) نهاده شده است، نزدیک ور (دریاچه) سدویس، به مرزِ ایرانویج.

ور (پناهگاه) جمگرد، زیر زمین، به ایرانویج کرده شده است؛ هر گونه تخمِ همه دام و دهشِ هرمزد خدای، از مردم و ستور و گوسپند و پرنده هرچه بهتر و گزیدنیتر، بدان جای برده شده است. هر چهل سال، از زنی و مردی که اندر آن جای اند، فرزندی زاید. زندگیشان سیسد سال است؛ و درد و پتیاره شان کم.

ابر کنگدز این شاید گفتن که:

۱) پیشینیان کنگدز (اوستائی *kaŋha-*) "افراشته درفش" ابر سرِ دیوان می شناختند. سخنِ دینکرد به بن نزدیکتر است تا آن بندهش. چه دینکرد کنگدز *stendag-drafš* گوید، که این خود گردانشِ اوستائی *ərəδβō.drafṣa-* است. ویدیوداد بلخ نیکو و افراخته درفش شناساند (۶:۱)[۵۰]:

bāxδīm srīrąm ərəδβō.drafṣąm.

بندهش به جایش *stendag-ravāg* آورد که شاید به چمِ روان با تیزیِ یکنواخت باشد[51]

۲) کنگدز بر باد گنارده بود، بندش به اختر هفتورنگ بسته بود، و همچون یک ماهواره می گشت. این را کنگدز رونده می خوانند. حمزه اصفهانی از ابونواس سرودی آورد که از کنگدزِ رفتار گوید[52] این شاید آن سخنی بود که کودکان به آغازِ بهار هنگامِ درِ خانه ها زدن و پاره (هدیه) خواستن می خواندند:

«بحرمة النوبهار وکنک الرفتار ووثبة الکوبکار وشمسها الشهریاری وماهها الکامکاری وجشن کاهنبار وابسال الوهار وحر ایرانشار بده مرا یک بار».

بنِ پارسیگش این شاید بودن:

ped āzarm ī nō-bihār,
ud kang ī raftār,
ud $^+$*vanand ī* $^+$*kōfyār,*
ud x̌ar ī šahryār,
ud māh ī kāmgār,
ud jašn ī gāhānbār,
ud absāl ī vahār,
ud āzād ī erānšār,
be day ō man ēk pār!

۳) تا این که کیخسروِ سیاوشان آید، و کنگدز به زیر آورد و بر کوه [البرز] نشاند، ای بر خط استوا، بر آغازِ آبادیِ زمین به اُشتر (شرق)، نزدیک ورِ سدویس[53] گرفتنِ ورِ سدویس به سویِ اشتر (اندر مینوی خرد) شاید گواهی کهنتر (از آن بندهش) باشد، و ستارهء سدویس نیز باید به کوست اشتر (ابر سپهرِ آسمانی)

گرفتن.

۴) کنگدز را اخترماران پارسی بنست نیمروزان (primum meridianum) گیرند ($\varphi_0=0°, \lambda_0=0°=0^h$). هنگامی که نیمروز به کنگدز است، خورشید به میان جهان آباد کهن بر آید. بیرونی اندر قانون (۲۹: "فی صفة قبّة الارض واستخراج طالعها") و اندر تحقیق ماللهند (۲۹: "فی تحدید المعمور من الارض عندهم"، ۳۰: "فی ذکر لنک وهو المعروف بقبّة الارض") سخن ابر آغازِ درازیِ جهانِ آباد اندر یونانیان، هندوان و پارسیان آورد[54]: گروهی از یونانیان آغازِ درازی از لبِ دریای پیرامون ("ساحل بحر أوقیانوس المحیط") همی کنند؛ آن گاه درازیِ بابل ۷۰ درجه همی بود. و گروهی، چون پطلمیوس، آغازِ او از آبخوستهای جاویدان (الجزائر الخالدات، الجزائر العامرة، الجزائر السعاداة) کنند؛ آنگاه درازیِ بابل ۸۰ درجه گردد.

اندیشهء گنبدِ زمین (قبة الارض، umbilicus Terræ) کی جهان آباد ("العمارة") را اندر درازی نیم کند، به گومانِ بیرونی، از پارسیان آید؛ و ایشان خود این را از هندوان ("کتب الهند") گرفته اند.[55] هندوان گنبدِ زمین را که میانگاه درازی، و اندر چهاریک آباد زمین ("ربع مسکون") است لنکا (*lankā*) بر خط استوا گیرند میان جمکوت (*yama-koṭī*)، ۹ درجه بر اشترِ او، و رومک (*romaka*)، ۹ درجه بر دشترِ او[56] بیرونی کنگدز را با جمکوت سنجد:

«ولانّ کوت اسم القلعة و ژم هو ملک الموت. فانّه یراح منها روائح کنگدز

الذی یذکر الفرس انّ کیکاوس او جم بناه فی اقاصی المشرق وراء البحر وانّ کیخسرو عبر الیه فی اثر فراسیاب الترکی والیه ذهب وقت التزهّد والخروج من الملک وذلک لانّ دز بالفارسیّة اسم القلعة».[۵۷]

'چه کوت به چمِ دز است، و جم فریشته‌ء مرگ است. پس [از جمکوت] بویِ کنگدز همی آید که، اندر یادگارهای پارسیان، او را کیکاوس یا جم ساخت اندر دوردست خوراسان، و آن سویِ دریا. کیخسرو در پیِ فراسیاب ترک از دریا گذشت؛ و هنگامِ گوشه گیری و کناره گیری از پادشاهی بدان جای رفت. برایِ این، دز به پارسی نام "قلعه" است.

کوت (*koṭi*) اندر نامِ جمکوت به معنیِ پایان، سر است، و نه 'دز' [که برابرِ *koṭa* است]. اندر یادگارهای پارسیان، کنگدز کارِ سیاوشِ کاوسان است و نه جم. از این لغزشها اگر به گذریم، بیرونی باوریگان است برایِ سنجش اندر جمکوت و کنگدز؛ چه هر دو بر مرزِ جهان آباد جای دارند.

سه اندیشه‌ء جدا برای گزینشِ بنست نیمروزان می یابیم: یکی، بر کران آبادی از خاوران؛ یکی، بر کَران آبادی از خوراسان[۵۸]؛ ویکی بر میان آبادی. اخترماران پارسی به همسازیِ این سه اندیشه بر آمدند، ای آن دو کران را بر یک نیم گردی، با دوریِ ۹۰ درجه از گنبد می گرفتند؛ و شاید، چنان که از کارهای ابومعشر یابیم، گنبد زمین را مانند هندوان لنکا و یا اوجین (*ujjayinī*) می گرفتند[۵۹] [که اندر زیجهای به عربی و فارسی به صورت "ارین" آمده است.] هر چند که کوششهائی برایِ گزینشِ جایی دیگر [مانند بصره[۶۰]] نیز یابیم. بارِ دیگر، اندر سده‌ء نوزدهم، گفتگو بر سرِ بنست نیمروزان،

و گزینشِ یک بنست نو (گرینویچ)، بسیار بود.[۶۱] به هر روی، کنگدز پارسیان بر کران ایرانویج بود؛ و شاید بر خطی که از او به تیرگ البرز می گذشت ورِ جم نیز بود؛ و از همین روی ورِ جم و کنگدز با هم یاد می کردند.

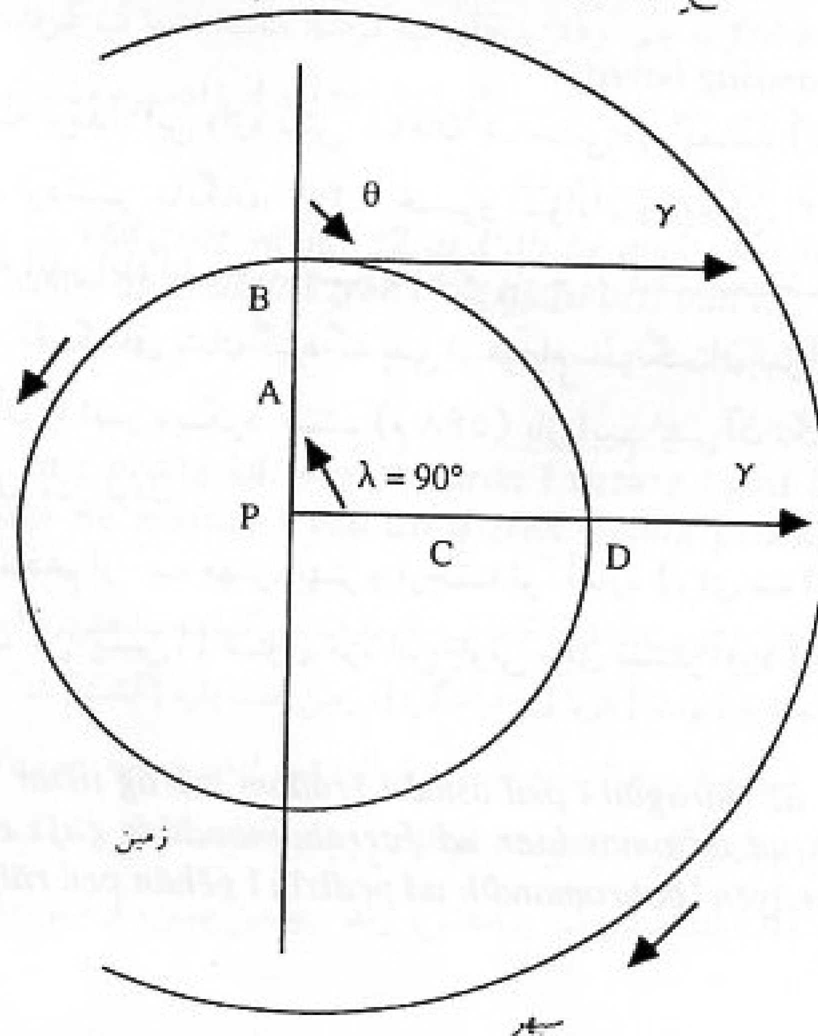
نگاره‌ء گنبدِ زمین و کنگدز

$\theta_o = t_{o\gamma} = 0^h;$
$\theta = t_\gamma = 6^h.$

A, B : نقطه های فرضی برای کنگدز، $\lambda = 90° = 6^h$

C, D : نقطه های فرضی برایِ گنبد زمین، $\lambda_0 = 0° = 0^h$

P : میخِ اباختر (/قطب شمال)، کوهِ تیرگ، میرو



۲. هرمزد با هرویسپ آگاهی

نوشته ای که ایدر شناسانیم، دو درِ نخست و پاره ای از سوم درش افتاده اند، و آغازد با:

ohrmazd ped harvisp-āgāhīh.

از این روی، نامش نه دانیم. میانش نیز افتاده (درهای هفتم، هشتم، نهم، دوازدهم، و چهاردهم)، و پایان نیز نه دارد. پس نویسنده اش نه شناسیم؛ و نیز نه دانیم که از آن چه روزگاری است. متن به پیکرِ پرسش و پاسخ اندر یک شاه و یک دانا آمده است. هر پاسخ آغازد با:

anōšag baved!

'انوشه بوید' این واژه پیشِ شاهان ساسانی می گفتند (نک. کارنامهء اردشیرِ پابگان، ۴:۲۴؛ خسروِ کوادان و ریدکی، ۲۴)؛ سخنی که اندر ایادگارِ جاماسپ، هنگامِ پاسخ به گشتاسپ شاه نه یابیم. متن با تکه ای پایان گیرد که پس از فرجامِ نیرنگستان نیز آمده است.[۶۲] آن را اندر دینکرد ششم (م ۵۶۸) بازیابیم. پس آن تکه نه تواند از آن متن بودن.

درِ پانزدهم از "سه مهتر، بهتر و ارجمندتر" آغازد [، ای سه ابزار برای کردن تنِ پسین؟] مینوی خرد این چونی برای تیشتر آورد (۵۹: ۶-۵):

az stāragān ī ped asmān fradom stārag tištar ī meh ud veh ud arzomanddar ud farrahomanddar guft ested; ud hāmōyēn +bahromandīh ud pedīxīh ī gēhān ped rāh ī tištar.

'از ستارگان آسمان، فردم ستاره تیشتر است که مهتر و بهتر و ارجمندتر و فره مندتر گفته اند؛ و همه بهرمندی و شکوفائیِ جهان به راه تیشتر است'.

اندر متن دو واژهء *frāz brihēnīdan* و *frāz muštan* هم چم آیند. این کاربرد، کنارِ هم، *θβars* 'تراشیدن، شکل دادن' و *taš* 'تاشیدن، ساختن' اندر اوستا یاد آورد (و نیز اندر ریگ وید *tváṣṭā tatakṣa* ...)؛ به ویژه که، اندر زند، *frāz brihēnīdan* برای *frā-θβars* آید. واژهء *frāz muštan*، این جای، کم و بیش به چمِ ساختن، خلق است. آن آید از ایرانیِ کهن *fra-marz** (اوستائی *marz*، سنسکریت *marj*). به فارسی: مالیدن، مشتن. اوستائی *frā-marz* به چمِ 'رُفتن، جاروب کردن؛ مالیدن؛ پاک کردن؛ ...' آید؛ و نه به چمِ ساختن (چه برای این *taš* آید). زادسپرم مشتن را به چمی دور از روفتن، ...' آورد:

3.11. ... vād frāz vāyīd; 12. u-š āb be mušt; u-š be ō kustān ī zamīg abgand; u-š zreh ī frāxgard aziš būd ...

باد پروازید، و آب به مُشت؛ و به کوست کوست زمین بیفگند؛ و دریای فراخگرد ازش بود ...

3.33. ēn-z pēdāg kū: pas az vārān ī vazurg ī ped bun dām, <ud> be muštan ī vād āb ō zreh, zamīg ped haft pārag ...

'این نیز پیدا است که: پس از باران بزرگ، به بندهش، و آب که باد به مشت تا به [بودنِ] دریا [ی فراخگرد]، زمین هفت پاره [گشت] ...

شاید این متن، به سدهء شانزدهم، اندر دست مرزبان فریدون وهروم اندر کرمان بود؛ و او ازش پچین کرد. از او یک دستنوشت به نامِ DH شناسیم که بندهش، زند بهمن یسن، و نیز پاره هائی از

دینکرد سیم و پنجم را در بر گیرد. پایان پچینِ بندهش آغازد که: «فرجامید ... اندر روزِ دین، ماه خرداد، سال بر ۹۴۶ پس از بیست یزدگرد شاهان شاه ...» سپس زند بهمن یسن آید با یک پایان نویسِ بی تاریخ. آن گاه هشت برگ (۲۴۹-۴۲) افتاده اند."[۶۳] سزد پرسیدن که آیا همین متنِ "هرمزد با هرویسپ آگاهی" آن جای بود؟ از این سه دستنبیگ مانده است:

۱) BK (ب ک) که امروز اندر نبیگستان The K. R. Cama Oriental Institute، بمبئی، نگاه می دارند به نشانیِ R400. به گومان وست، آن پچینی است از رویِ دستنوشت K35 [۶۴] کریستنسن این گومان پذیرد[۶۵] دابهار هنگامِ شناسانیدن BK پی نه برد که "هرمزد با ..." رویِ هم یک یادگار است؛ و او را پاره های پراکنده پنداشت.[۶۶] این متن پس از "روایاتِ پهلوی" آید از برگهء ۲۰۸ر تا ۲۱۱پ. کسی که پچینش کرد، نبیگ درستی به دست نه داشت، و چند درِ میانیش (و شاید آغازش نیز) افتاده بودند. به جز این، برگه هائی از خود ب ک افتاده اند؛ و کرمخوردگیش نیز از خواندنِ پاره هائی بازمان دارد.دو دستنبیگ دیگر از ب ک آیند، چه جایهای کرمخورده اندر ب ک تهی اند.

۲) TD4a (ت د۴آ) که تهمورث د. انکلسریا از یزد به هند برد، و امروز اندر همان نبیگستان نگاه می دارند. متنِ "هرمزد با ..." پس از "گزیده های زادسپرم" آید از ۶۰۵ تا ۶۱۵.کیخسرو جاماسپ آسا هنگامِ شناسانیدن TD4a او را پاره ای از خود گزیده های زادسپرم پنداشت و ازش هیچ یاد نه کرد.[۶۷]

۳) J78 (ج۷۸) اندر نبیگستان نخست دستور مهرجی رانا، نوساری. هیربد عیدل دستور نوروزجی کی به سدهء نوزدهم اندر نوساری می زیست دو متنِ "زند بهمن یسن" و "هرمزد با هرویسپ آگاهی" یک جای گرد آورد. عیدل بر سرِ متنِ "هرمزد با ..." این سخن نهاد:

ēn ⁺nibišt ī zādspram

یک جُدی اندر ج ۷۸ و دو دستنبیگ دیگر این است که پاره های کرمخورده اندر پایان-نوشت ب ک که اندر ت د۴آ تهی مانده اند، این جای درست آمده اند. بهانش روشن است: هیربد عیدل به آیینِ نوشتنِ پایانِ نامه های پارسیگ نیک آشنا بود، و نیک می دانست که چه واژه هائی افتاده اند. از بد روزگار، برای پر کردن افتاده های خود متن بی ابزار بود.

ایدر آن پایانوشت:

ped yazadān kāmag bavād! frazaft ped drōd, šādīh ud rāmišn.

man dēn bannag, marzbān frēdōn vahrōm rustahm bundār šāh-mardān dēnyār nibišt-om frāz hišt andar vaxšišn ī ahlāyīh, ⁺nirfsišn ī druz, handōzišn <ī> kirbag hambār. kē az ⁺x̆āyišnomandān pahlom dārād, u-š /yazadān/ abē-gumānīh ī ped astīh ī dādār ohrmazd <ud> amehrspendān abārīg-iz yazadān, veh-dahišnān, dēn ī veh māzdesnān, peygāmbarīh ī yašt-fravahr zardušt ī spitāmān ī ahlō, abē-gumānīh az hamāg dāmān x̆ēš kē aviš framān-burdār bavend, ped vehīh /ī/ rāh-nimāy /ī/ baved. amāh-iz mardōmān ō hamāg vehān nēkīh abāyed x̆āstan dā-mān ō x̆ēš-iz rased,

az rōz ī asmān az māh amurdād sāl noh-sad-cehel-ēk pas az vīst yazdegird šāhān šāh +nāf ī +ōy <bay> husrō ī, šāhān šāh, ohrmazdān, kē nibišt-om, man marzbān frēdōn andar farrox būm <ī> kirmān dar mahallag ī +dahegān ped x̌ēšīh <ī> hamē-perōzgar x̌ēš ud frazendān <ī> x̌ēš rāy nibišt hom dā sad panzāh sālān kār ped ahlāyīh framāyem pas az sāl sad panzāh dā ō frazendān frazend ī[68] husrō dēn-burdār abespārend. harv kē x̌āned ayāb hammōzed u-š kār veh aziš[69] kuned[70]

به کامهء یزدان باد! فرجامید با درود، شادی و رامش. من دین بنده، مرزبان فریدون وهروم رستم بندار شهمردان دینیار نوشتم، فرازهشتم اندر افزایشِ اهلایی و کاهشِ دروج، اندوزشِ انبارِ کرفه. هر کی از خواهشمندان پهلوم داراد، و بیگومانی به هستیِ دادار هرمزد و امشاسپندان و دیگر یزدان، دهشهای به، دینِ به مزدیسنان، پیامبریِ یشت فروهر زردشت سپیتامان اهلو؛ بیگومانی از همه دامان خویش که بدو فرمانبردار بوند، به بهی راهنمای باشد. ما مردمان به همه بهان نیکی باید خواستن تا به خودمان نیز به رسد، از روزِ آسمان از ماه امرداد سالِ ۹۴۱ پس از ۲۰ یزدگرد، شاهان شاه، از ناف آن بغ خسرو، شاهان شاه، هرمزدان [بود] که نوشتم من مرزبان فریدون اندر فرخ بومِ کرمان در محله‌ء دهیگان برای خویشیِ همی پیروزگر خویشان و فرزندان خویش نوشتم، تا ۱۵۰ سال کار به اهلایی فرمایم، [تا] پس از ۱۵۰ سال به فرزند فرزندانم، کی خسروِ دینبردار است به سپارند. هرکی خواند، یا آموزد، و کارِ به ازش کند.

شمارِ ۲ [پس از یزدگرد] از نگرِ وست افتاد، و او پچینِ مرزبان را روزِ آسمان، ماه امرداد، سالِ ۹۴۱ یزدگردی برابربا نوزدهمِ مارس ۱۵۷۲ دانست. کریستنسن و دابهار نیز از او پیروی کردند.[۷۱] روشن است که باید بیست سال پستر، به ۱۵۹۲، به رویم.

*

۱. مانند سه پایِ ویشنو (*trīṇi padāni viṣṇoḥ*). اندر وید، سه جهان (*tráyo lokā́ḥ*) یابیم. نمونه را، اندر اوپنیشد (۱:۵:۴) خوانیم که:

trayo lokā eta eva, vāy evāyaṁ lokaḥ, mano'ntarikṣa lokaḥ, prāṇo' sau lokaḥ.

'هم ایشان (منش، گویش، وین *mano vācam prāṇam*) سه جهان اند. گویش این جهان (زمین) است؛ منش جهان اندروایی است؛ وین آن جهان است'.

bhū́r این زمین است، و *svàr* آن آسمان روشن (و به چمِ 'خور')، و *bhúvas* اندروای. اوپنیشد (Taittirīya Up., I.5) یک چهارم نیز افزاید: -*máhas* 'مهی'.

اندر متنهای سریانی بارها به سه گانه، šmy' 'آسمان'، 'r' 'زمین'، hlyn d-b-mṣ't' 'چیزهای اندر میان [شان]' بر می خوریم. نک.

F. Furlani: "Un recueil d'énigmes philosophiques en langue syriaque", *R. de l'orient chrétien*, 1918-19, 113-36, 114.

۲. *maδəma θriṣve aŋhå zəmō pairiš.x̌axtəm ayaŋhahe* ...

'اندر سه یک میانیِ این زمینِ گردگرفته از آهن.'

۳. یک نامهء پورانی بدین نام است:

Brahmāṇḍapurāṇa, ed. by K.V. Sarma, Varanasi, 1983.

The Brahmāṇḍa Purāṇa, transl. by G.V. Tagare, 5 vols., Delhi, 1983-84.

ابر او نک.:

A.Ch. Sastri: *Jottings on the Literary Aspects of the Brahmāṇḍapurāṇa*, Calcutta, 1997.

۴. از یک دست نبیگ اندر کتابخانهء دولتی مونیخ، M68، از برگِ چهار-ر.

۵. نک. روایاتِ پهلوی، ۵۶.

۶. فروردین یشت، ۵۸-۵۷:

*... yå strąm måŋhō hūrō anaγranąm raocaŋhąm paθō daēsayən aṣaonīš yōi para ahmāṯ hame gātvō darəγəm hištəṇta *afraṣūmaṇtō daēvanąm parō ṯbaēṣaŋhaṯ daēvanąm parō draomōhu.*

āaṯ tē nūrąm fravazəṇti dūraēurvaēsəm aδβanō urvaēsəm nāṣəmna yim frṣō.kərətōiṯ vaŋhuyå.

فروهرهای اهلوان کی [اهلو بودن رای]، راه نمودند به ستارگان، ماه، خور [و] انغر روشنی: [بدیشان] کی پیشتر ایستادند دراز، اندر یک گاه، بی پیشروی، از بهرِ دشمنیِ دیوان، از بهرِ بیابانیگیِ دیوان.

پس، ایشان اکنون فراز روند، رسان به گردشِ راه دورگرد، به او کی از فرشگرد به است.

۷. نک. بندهش، ۹-۲۷، ۳-۳۲، ۱-۷۰.

یک متنِ سوریگ ابر گیتی شناسی (mn ktb' d-mry yšwʿ br nwn 'از نامه، خداوند یشوع برنون' *yešōʿ bar-nōn*)، پاره، نخست اش شاید گرفته از یک متنِ پارسیگ باشد: نخست از ابر و باد پایه گوید ('tr' d-ʿnn' w-d-''r 'جایِ ابر و اندروای'). پس گوید که:

w-nẏr' gyr l' hw' b-ḥd 'tr' 'ytyhwn. 'l' b-tlt' 'trwt' qymyn.

'روشنان نه اندر یک جای اند، بلکه اندر سه جای مانند'.

šmš' gyr w-shr' l-ʿl mn klhwn nhẏr' 'ytyhwn. w-šmš' l-ʿl mn shr' q'm.

'خور و ماه زبرِ همه ستارگان اند؛ و خور زبرِ ماه مانَد'.

نک.

F. Nau: "La cosmographie de Jésus fils de Noun (IX[e] siècle)", *R. de l'orient chrétien*, 1930, 126-39; 129.

۸. نک.

W. B. Henning, "An Astronomical Chapter of the Bundahishn", JRAS, 1942, 229-48

۹. مکنزی گوید که:

"Finally there appeared W. B. Henning's translation and annotation of 'An astronomical chapter of the B.', without which a proper understanding of the astrological sections would be impossible." (D. N. MacKenzie, "Zoroastrian Astrology in the Bundahišn", BSOAS, 1964, 511-29, 512)

۱۰. هنینگ گوید که (یاد شده، ۲۳۹):

"... the sphere *par excellence*, i.e. the sphere of the ecliptic (including the spheres of the planets), which according to the astrologers exercises a far-reaching influence upon terrestrial beings and events."

۱۱. مانند بندهش، ۷۰:

aštom ardīg axtarān kird pedīrag druzān abāxtarān.

'هشتم نبرد را اختران کردند پذیره، اباختران دروج'.

۱۲. نک.

R. L. Gordon: "The sacred geography of a mithraeum: the example of Sette Sfere", *J. of Mithraic Studies*, I, 1976, 119-65, 142.

۱۳. اندر یک روایتِ پارسی (اندر Cama Or. Inst.، R VIII.8، ۳۴۷-ر) خوانیم که: «کواکب دوگانه اند: ثابت و سیار.»

۱۴ بیرونی ستارگان نخست را "روندگان" خوانده است و دیگران را "ایستادگان" «به پارسی ایشان (ستارگان ایستاده) را بیابانی خوانند، زیرا که گمشده بدان راه بازیابد به بیابان و دریا اندر.» (التفهیم، تهران، ۱۳۶۷، ۶۰) او بیابانی را از بیابان به معنیِ 'دشت، صحرا' گرفته است، در حالی که آن آید از *vyābān* 'گمراه، گمشده، فریفته'

۱۵. «زبر این همه گویی است ستارگان بیابانی (درست: *a-vyābānīg*) را که ثابته خوانند ایشان را.» (همان، ۵۶)

۱۶. نک.

Origen: *Contra Celsum*, Transl. by H. Chadwick, Cambridge U. P., 1980, 334.

۱۷. اندر همان روایتِ پارسی (شماره، ۱۱) خوانیم که: «بر میان فلک هشتم دوازده صورت انگیخت. و نامهای صورتها این است: حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت.»

۱۸. نک. ویدیوداد، ۲: ۱.

۱۹. واژه، پهلویگ (تورفانی) zwnws از آن آید، از راه آرامی (/ سوریگ). هنینگ (۲۴۰) گوید که: "the spelling is distressing". آن برابرِ ζώνας است (به سوریگ 'zwn، و جمع اش zwns).

۲۰. نک. رشن یشت (یشت ۱۲: ۳۲-۲۹)؛ بندهش، ۷۱.

۲۱. موله نیز مانند هنینگ آن دینِ مزدیسنی را با راه شیری یکی گیرد.

"Le parallélisme entre l'homme et le cosmos est parfait et explique une coutume fondamentale de la religion mazdéenne. L'accord avec l'image du corps du prêtre est digne d'être souligné: ce prêtre cosmique porte une *kostīk* –la voie lactée identifiée au *x̌arrah* de la religion– tout comme les mazdéens dont il est l'archétype en doivent porter une." (M. Molé, *Culte, mythe et cosmologie dans l'Iran anien*, PUF, Paris, 1963, 411)

پانینو نیز سخنِ هنینگ بازگوید:

"... it is the sphere of the unmixable stars (*starān ī agumēzišn*), its general being the Tyche (Farreh) of the Good Religion. In this case we have respectively the galactic sphere and the Milky way". (A. Panaino: "Uranographia Iranica I: The three heavens in the Zoroastrian tradition and the Mesopotamian background", *Au Carrefour des religions. Mélanges offerts à Ph. Gignoux*, Res Orientales, VII, 1995, 205-25, 206).

۲۲. نک.

I. Gardner: *The Kephalaia of the Teacher*, The edited Coptic Manichaean Texts in translation with commentary; E. J. Brill, 1995; 177-78.

V. Stegemann: "Zu Kapitel 69 der Kephalaia des Mani", Zeitsch. für Neutestamentliche Wiss., 1938, 214-23.

۲۳. Fr. By. نک.

A. Barthelemy, *Gujastak Abalish. Relation d'une conférence théologique présidé par le Calife Mâmoun*, Paris, 1887, 55.

همین را اندر *Pahlavi Texts*، ۷۲ می یابیم. سور سخن، ۵، از او آورده است. بندهش (۳ـ۳۲) نخست از ابر پایه گوید؛ علمای اسلام (۲) از باد پایه: مینویِ خرد (۷: ۱۹-۱۸) از همیستگان. نیز نک. روایاتِ پهلوی (۶۵:۱)

۲۴. ویدنگرن گومان برد که بهمن روانها را می برد.

"And content he (Vohu Manah) conducts ..." (G. Widengren, *The Great Vohu Manah and the Apostle of God*, Uppsala, 1945, 55)

اگر این درست می بود، پس باید می داشتیم *xṣnūtəm*، چه *vohu manah* خنثی است. از دیگر سوی *xṣnūtō ... pārayeinti* (اما ویدنگرن *pārayeiti*) از نظرِ ساختی ماند به *xṣnūtā pārayantu* 'خشنود، باشد که شوند' (یشت ۱۳:۱۵۷).

۲۵. هاوگ (/وست) آن را 'with deficient buttocks, flat-buttocked, lean-hipped' گزارده است. نک.

E. W. West & M. Haug, *Glossary and Index of the Pahlavi Texts* ..., Bombay, 1874, 9.

ژینیو آن را 'مقعد در پس' گزارده است، و ترجمان اش 'مقعد برجسته و برآمده'. نک. ف. ژینیو، ارداویراف نامه، ترجمه، ژ. آموزگار، تهران، ۱۳۷۲، ۶۱.

۲۶. نک. یک دست نبیگ کتابخانه، دولتیِ مونیخ، M55، ۹-ر.

۲۷. ف. نو یک متنِ سور سه بخت را ایدون شناساند:

'Sur la terre habitée et inhabitée; sur la mesure du ciel et de la terre et la montagne qui est au milieu, etc.'

و افزاید که:

"Les géographes arabes ont admis aussi l'existence de

cette haute montagne située sur l'équateur et limitant au sud la terre habité." (F. Nau, "Le traité sur l'astrolabe plan de Sévère Sabokt", JA, 1899, 5-116, 6)

این متن یافت بود اندر

Ed. Sachau, *Inedita Syriaca*, Wien, 1870, 127-134

به نگرِ نو(Nau) می توانستیم ارج نهادن، اما نامِ آن در چنین آمده است:

ܥܠ ܡܫܘܚܬܐ ܕܫܡܝܐ ܘܐܪܥܐ. ܘܕܛܘܪܐ ܗܘ
ܕܒܝܢܬܗܘܢ.

'ابر اندازهء آسمان و زمین، و دوریِ اندر ایشان'. یعنی، این جای ܛܘܪܐ را *ṭawrā* باید خواندن 'فاصله، بازه'، و نه *ṭūrā* 'کوه

۲۸. نک.

H. W. Bailey, *Khotanese Texts*, IV, Cambridge, 1961, 12
Dictionary of Khotan Saka, Cambridge, 1979, 133.

۲۹. نک. کتاب ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی فی تحقیق ماللهند

Alberuni's India, ed. by E. Sachau, London, 1887, 124-125.

۳۰. همان. نیز: کتاب الهند البیرونی، ترجمه (اردو) اصغر علی، لاهور، ۱۹۹۴، ۲۸۵.

۳۱. نک.

Margaret Huxley, "The Shape of the Cosmos According to Cuneiform Sources", JRAS, 1997, 189-198.

D. Pingree: "The Purāṇas and Jyotiḥśāstra: Astronomy", JAOS, 1990, 274-80.

ابر گیتی شناسیِ سومر و بابل، نک.

W.G. Lambert: "The Cosmology of Sumer and Babylon", *Ancient Cosmologies*, ed. by C. Blacker & M. Loewe, London, 1975, 42-65.

F. Rochberg-Halton: "Elements of the Babylonian Contribution to Hellenistic Astrology", JAOS, 1988, 51-62.

۳۲. یاد شده، ۱۴۴.

۳۳. اندر هند، برای نمونه، وراهمهر (اندر *pañcasiddhāntikā*، ۱۳:۵) گوید که: «راست بالایِ میرو اندر آسمان، میخِ گاه (*dhruva*) است. و زیرش اندر آسمان [میخی] دیگر: اختران بدیشان بسته اند، و، با باد *pra-vaha* پیرامون گردند.»

۳۴. نک.

The Sūrya Siddhānta. A Text-book of Hindu Astronomy, translated by E. Burgess, JAOS, 1860 (reprint: Delhi, 2000).

A. K. Chakravarty, *The Sūryasiddhānta. The astronomical principles of the text,* Kolkata, 2001.

D. Pingree, *Jyotiḥśāstra. Astral and Mathematical Literature,* Wiesbaden, 1981, 12.

۳۵. نک. بیرونی، *تمهید المستقرّ لتحقیق معنی الممر*، ۱۵: ۱۴-۱۳، ۱۶: ۱۲-۷.

Al-Bīrūnī on Transits, translated by M. Saffouri & A. Ifram, with a commentary by E.S. Kennedy, Beirut, 1959.

نیز نک.

G.J. Toomer, "Notes on al-Bīrūnī on Transits", *Orientalia,* 34, 1965, 45-72.

کندی (و ترجمانان) معرب "جوی" (از پارسیگ *gōy*) را از عربی "جوّ" گیرند:

"As to the alleged derivation of *javī* from *kūī*, prof. R.N. Frye writes that although there is a middle and New Persian *gōy*, 'ball' or 'sphere', Bīrūnī's word cannot come from it and must in fact be the Arabic *jawī,* 'atmosphere' ." (130)

خوشبختانه، گواهی از خود بیرونی داریم: «فلک چیست؟ جسمی است چون گوی گردنده اندر جایِ خویش». (*التفهیم لاوائل صناعة التنجیم*، ویرایش ج. همائی، تهران، ۱۳۱۸/ ۱۳۶۷، ۵۶) و نیز ابر الفلک المستقیم (به لاتین *sphaera recta*) که کندی *javī rāst* خوانده است، بیرونی گوید که: «و همچنانک مدارها بر افق خط استوا راست ایستاده اند تا خط استوا را از بهرِ آن

فلک مستقیم و کره‌ء منتصبه ای گویِ راست نام کردند، همچنان بدان زمینهای با عرض این مدارها به گرایستند، و بر افق میل کردند تا گردشِ فلک را آن جای حمایلی نام کردند». (۱۹۲) نیز نک.

Al-Khwârazmî *Liber Mafâtîh AL-Olûm*, edidit G. van Vloten, Luduni-Batavorum, 1895, ii: 6.2.

ترجمه‌ء *مفاتیح العلوم*، ح. خدیوجم، تهران، ۱۳۴۷، ۲۱۰.

۳۶. نک. *تمهید المستقر*، ۱۵: ۱۶-۱۵. زه به پارسیگ ***zīh***، اوستائی ***jyā***.

۳۷. نک. همان، ۱۵: ۱۹-۱۷. بیرونی (و نیز خوارزمی) آگاه بود از بستگیِ زیگ به زه. پارسیگ ***zīg***، اوستائی ***-jyā-ka**** (سنسکریت ***-jyākā***).

۳۸. نک. *مفاتیح العلوم*، ۲: ۶: ۲. (ترجمه، ۲۰۹). خوارزمی افزاید که: «و هو بالفارسیّة زه ای الوتر ثمّ عرب و قیل الزّیج؛ و جمعه زیجه علی مثال قرده و قردة».

۳۹. نک. *تمهید المستقر*، ۱۶: ۵-۱.

۴۰. نک. *التفهیم*، ۱۴۰-۱۳۹.

۴۱. نک. *التفهیم*، ۵۶.

۴۲. همایون صنعتی گوید که: «پیشینیان (و پیشینیان آن ستاره شناسانی بوده اند که گرفتارِ سراب فریب دهنده و گمراه کننده‌ء فلکهای تو در توی بلورین یونانی نه شده بودند) ناآگاهانه سعی در توجیه آن پدیده داشته اند که آن را امروز با نامِ نیروی جاذبه می شناسیم. و احتمال باید داد که در همان زمان بیرونی در این زمینه کار و فعالیت می کرده اند. در غیر این صورت دلیلی نه دارد که ابوریحان به گوید: و این وهمی باطل است، بدو مشغول نه باید بود». ("سال ۳۶۰ روزه‌ء قمری و گاهشماریِ روزگارِ باستان" *نامواره‌ء محمود افشار*، ۹، تهران، ۱۳۷۵، ۵۱۵۸).

۴۳. از روایت دستور برزوجی (نک. *آموزگ گیهانیگ مغان*، ۱۴۵)

۴۴. نک. *بندهش*، ۱۹۳. نیز نک.

Sh. Shaked, *Dualism in Transformation. Varieties of Religion in Sasanian Iran*, London, 1994, 65.

۴۵. نک. دینکردِ نهم، م ۸۰۵ (نیز: ج۵: ۳۶۸).

۴۶. نک. *بندهش*، ت د۲: ۲۱.

۴۷. نک. روایاتِ پهلوی، درِ چهل و نهم.

۴۸. نک. *ایادگارِ جاماسپ*، پازند (- پارسی)، درِ هفتم. نیز سنج. روایت برزو سنجانه، درِ چهارم.

۴۹. نک. مینویِ خرد، ۶۲: ۳-۱، ۱۹-۱۲.

۵۰. زند:

baxl nēk [ped dīdan] abrāst-drafš [kū: drafš andar abrāst dārend].

۵۱. اوستائی ***-stitāt*** را ترجمانانِ پارسیگ [illegible] گرداندند. این هیچ خویشی با آن واژه اندر بندهش نه دارد.

۵۲. *دیوان ابی نواس واخباره*، حمزة بن الحسن الأصبهانی، برلین Pm190. نک. تقیزاده، *گاهشماری در ایران قدیم* (۱۳۱۸)، مقالات تقیزاده، ۱، تهران، ۱۳۵۷، ۲۹۷؛ ع. عمادی "سرود فارسی از ابونواس اهوازی" *نامواره‌ء محمود افشار*، ۱، تهران، ۱۳۶۸، ۵۰۴-۴۹۰.

۵۳. اندر مینوی خرد [illegible] باید ***var sadvēs*** خواندن.

۵۴. نک. *تحقیق ماللهند*، ۱۶۰-۱۴۷.

کتاب *القانون المسعودی*، حیدرآباد دکن، ۵۷-۱۹۵۴، ۵-۵۰۲.

۵۵. قانون، ۴: ۲۶. نیز: «و نه دانم کاین از سخن و رایِ پارسیان است یا آن دیگران؛ که کتابهای یونانیان از یاد او خالی اند.» (تفهیم، ۹۴-۱۹۳)

۵۶. بیرونی گوید که: لنکا اندر دو کران آبادی و بی پهنای است. آن جای راون دزی پیچاپیچ کرد به نامِ ثنکت برد. به بومِ ما "جاون کث" اش نامند (هند،

۱۵۸). بهروز این جاودان کُث" خواند و نامِ رصدخانه ای داند اندر سیستان (ذ. بهروز: تقویم و تاریخ در ایران، چاپِ دوم، تهران، ۱۳۷۹، ۵۲). اما اندر دستنویس (و چاپِ زاخاو) جاون کث آمده است: به سنسکریت -yāvana-koṭi (-yāvana یونانی). خود بیرونی این واژه را به همین معنی گزارد: «وربما نسب الی رومیة» (هند، ۱۵۸)

پ. اذکائی که این سخنِ بیرونی آورده است، راون را "ژاون" خواند. ("قبة الارض ایرانی"، فرهنگ، ۳=۲، ۱۳۶۷، ۵۱=۱۲۵، ۱۴۱) اما راون آید از سنسکریت -rāvaṇa.

۵۷. هند، ۱۵۷.

۵۸. به گفتهء خوارزمی، سوس الاقصی، شهرستانی بود اندر واپسین جایِ آباد مغرب؛ و کنگدز، جایی دورافتاده آن سوی چین و وقواق. نک. ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی، مفاتیح العلوم، ترجمان: حسین خدیوجم، تهران، ۱۳۴۷، درِ ششم.

۵۹. خود ابومعشر زیجِ خود را به پیروی از پارسیان بر کنگدز نهاد. نک. هند، ۱۵۷. از یک سخنِ مسعودی برمی آید که آمارگران بغداد چون محمد بن موسی خوارزمی، یحیی بن ابی منصور و سند بن علی نیز درازی را از مشرق (کنگدز) می گرفتند.

Al-Mas'ūdī, *Kitāb al-tanbīh wa al-ishrāf*, ed. M. J. de Goeje, Lugduni, Batavorum, 1894, 70.

نیز نک.

D. Pingree, *The Thousands of Abū Ma'shar*, London, 1968, 44-5.

۶۰. نک.

F. I. Haddad & E. S. Kennedy, "Geographical Tables of Medieval Islam", *Al-Abhath*, 1971, 87-102, 96.

۶۱. نخست سدییو به شناخت کم و بیش درست گنبد زمین دست یافت.

نک.

Sédillot, L.-AM., *Mémoire sur les systèmes géographiques des Grecs et des Arabes, et en particulier sur Khobbat Arine (la coupole d'Arine) et Kankadar, servant chez les Orientaux à déterminer la position du premier méridien dans l'énonciation des longitudes*, Paris, 1842.

۶۲. نک.

Darab peshotan Sanjana, *Nirangistān.* A Photozincographed Facsimile, Bombay, 1894, 194b.

۶۳. نک. *The Codex DH*

متنهای پهلوی، چاپِ عکسی از رویِ مجموعهء دستور هوشنگ، ماهیار نوابی، بنیاد فرهنگ ایران، ۸۹، تهران.

۶۴. نک.

E. W. West, *Pahlavi Texts*, SBE, 18, Oxford U. P., 1882, xv-xvi.

۶۵. نک.

The Pahlavi Codex K35, I, with an Introduction by A. Christensen, Copenhagen, 1934, 5-6.

۶۶. نک.

E. B. N. Dhabhar, *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādistān ī Dīnīk*, Bombay, 1913, 12.

"(6) miscellaneous texts on (a) the omniscient wisdom, (b) the Evil Spirit, (c) the creation of Ormazd, (g) Kangdez, (e) Var-i-Jamkart."

۶۷. نک.

Manuscript TD4a, K. M. Jamasp-Asa, M. Nawabi, Shiraz, 1978.

"pp. 480, 12-615, 4: The Pahlavi text of the Selections of zādspram." (Introduction)

۶۸. ب ک: [illegible] و ... ت د۴آ: [illegible] ...

۶۹. ب ک: [illegible] ... [illegible]

ت د۴۰آ: [Pahlavi script] ... [Pahlavi script]

۷۰. ت د۴۰آ: [Pahlavi script]

۷۱. ویلیامز نیز. نک.

A. V. Williams, *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān ī Dīnīg*, Copenhagen, 1990, 21.

ویسپ-نویسش

III

... ohrmazd ped harvisp-āgāhīh <ud> frazānagīh dīd, u-š ped abzār ī xʷēš ārāstan, kār abar ⁺grift[1]*. beš pēšīhā ō razm šud<an> kāmag nē baved. ōy drvand ahrmen*[2] *dušāgāh<īh> ud vad-xēmīh rāy varanīgīhā abāz ō xʷēš gyāg šaved, u-š ⁺snehomandīhā*[3] *razm ārāstan abar ⁺grift. ud gugānīg andar dēn pēdāg.*

IV

dar <ī> tasom ēn kū: -š xrad harvisp-āgāh cē rāy brehēnīd?

anōšag baved! ohrmazd ayyāromandīh ī mardān ahlavān

vehān, be-zadārīh ud vānīdārīh <ud> abāz-dārišnīh <ud> abē-sūdēnīdārīh ī ahrmen, dēvān ud druzān, vattarān ud vināhgārān, pānagīh, rāyēnīdārīh ī hāmōyēn dām <ud> dahišn ī gētīg rāy.

V

dar ī panzom ēn kū: gennāg menōg kū būd ud cōn frāz dvārist?

anōšag baved! gennāg menōg andar hān tārīgīh[4] *būd, be rōšnīh,*+*x̌ad-dōšagīhā, duš-āgāhīhā* +*duš-xēmīhā. az hān tārīgīh mālišnīgīhā hamē dvārist, ō kanārag ud vimand ī rōšn mad. dādār ohrmazd, ped harvisp-āgāhīh ud frazānagīh, frazām ī hāmōyēn kār <ud> dādestān dānist ud nigerīd. u-š ped ravāgīh, šnāsagīh ī frazānagīh dīd <ī> /ō/ dušdānāg gennāg menōg cē vināh ud višōbišn aziš raved. u-š vēned kū dā šaš amehrspend, ātaš, asmān, zamīg*[5] *brehēnom, abāg amehrspendān xrad ī harvisp-āgāh, /ātaš/; andarōn asmān star, māh ud x̌aršēd, zamīg ud āb ud urvar ud gāv ud gayōmard; freh /ud/ menōgān gētīgān baxšom, yazadān dāmān dahišnān /ī/, hān ī druz abāg hāmōyēn dēvān, druzān andar ō ēn asmān hilom. frazāmom dām ped stī be ō gētīg. zardušt, ušīdar ud ušīdarmāh <ud> sōšyāns be brehēnom. mardōm ped veh-dēnīh <ī> mazdesnān āstavān bavānd. ud dāmān nō hazār sāl uzīhe(n)d; ēn druz be abesihed; jud /ī/ nē šāyed kirdan. ēg-iš kār ī ped abzār ārāstan frāz gīred. u-š az hān ī x̌ēš cihr ud brāh ēn šaš*[6] *amehrspend frāz brihēnīd. u-š ātaš az hān ī x̌ēs vārom frāz mušt. u-š ahunvar frāz srūd. hān druz, ka-š ohrmazd dēn mahr, ēn šaš amehrspend,* +*ātaš-iz andar ahunvar pēdāg dīd, ēg stard abāz mānd. ud si hazār sāl andar hān stardīh tārīgīh hiled. ohrmazd, ped hān si hazār*[7] *sāl, <az> hān rōšnīh ī-š gāh ī x̌ēš baved, asmān ud zamīg kird, ud abāg*

amehrspendān xrad ī harvisp-āgāh, ud ātaš andarōn būd, u-š ēn xāyag-dēs az hān /ī/ gōhr ī rōšnīh, abzār ī dāštārīh ud θrāyēnīdārīh ī dām, be zadan ī[8] *hān eßgad rāy kird/om/.*

VI

dar ī šašom ēn kū: gennāg[9] *menōg andar ēn ham asmān ud zamīg, cōn dvārist, ka andar dvārist ohrmazd kū būd, pas kū šud? dušox cōn būd, kē kird?*

anōšag baved! ōy drvand /ī/ gennāg /ī/ menog, /   / ēvbār ohrmazd ēn asmān <ud> zamīg kird, cōn xāyag ī vay nihād, ud sar fragān ī asmān, zahīh andcand zamīg pahnāy andar asmān kird. u-š az hān <ī> x̌ēš ōz ud varz +*vād frāz* +*daft. u-š ēn zamīg andar ōn tuhīgīh ī meyān asmān ped vād estād, be vinārd. ud x̌ad cōn andarōn asmān āmad, u-š hamāg rōšnīh andarōn āvurd būd; ēg-iš abēdāg kirdan ī dām ī ahrmen rāy, spendārmed ped gumēzišn andar bun ī zamīg hišt. u-š az bun /ī/ <dā> ō star pāyag be ravēnīd. u-š az hān ī x̌ēš cihr ud brāh si day frāz brehēnīd. u-š /si day/ star, māh ud x̌aršēd, hāmis yazadān ī menōgān frāz brehēnīd. u-š az purrīh menōg* +*āb frāz mušt, u-š andar zamīg hišt. u-š az harodād <ud> amurdād hān ī urvar vaxšišn /ī/ frāz mušt, u-š ō zamīg gumixt. u-š dām aziš uzīdan rāy, gayōmard ped stī be ō gētīg dād. u-š x̌adāyīh ī gētīg x̌ad kird. pas gennāg /ī/ menōg az hān stardagīh frāz būd. u-š hān rōšnīh x̌āst<an> rāy andar hān tuhīgīh tārīgīh be dvārīd; ēdōn cōn hamē dvārist ō fragān ī ēn asmān* +*kust*[10] *ī berōn* +*pettāzīd*[11] *u-š ped jādōgīh dānist kū hān rōšnīh /ud jādōgīh/ ī-m pēš dīd, andarōn ēn tis ast fragān ...*[12]

IX

... gōyišn andar šahrīhā mehmāndar, ēg avēšān dēvān ped anāgīh-kirdārīh, margīh-baxtārīh pādixšāyīhādar hend, ud ...[13] frehbūd abēbūttar.

X

dah<om> dar ēn kū: kangdiz, var ī jimgird kē kird, cē rāy kird estād?

anōšag baved! ohrmazd ōn cōn gennāg /ī/ menōg ped stī be dīd, ēg-iš abzār ī ped agārēnīd<an ud> zadan ī gennāg menōg andar abāyist. ēd-iz kū abzār ī man vīrāyem dā tan ī pasēn, az kunišn ī ahrmen ud dēvān vizend cē baved, ud cārag ped abāz dāštan ī hān vizend cē, ped xrad <ī> harvispāgāh be nigerīd. u-š ped kirdan ī tan ī pasēn si abzār, ēgiš pas az hān var abar +nihuftan ud hān ī ka margūs ī jādōg ped grān abesihēnišn ī mardōmān ud gōspendān ī ped zamīg be rased, ped margīh <ī> mard ī ahlō abārīg +hāmōyēn dām ī veh, pādixšāy baved, kamravišnīh /ī/ kuned, hān var hamgōnag +nihuft ested. pas be +eškāfend, u-š ped zamīg purrīh ī dāmān, u-š hān ī var ēd-iz rāy ped frāz ham jim kird[14] cē mardōm ud gōspend, urvar ud abārīg-iz vas ī ō var abāyist burdan, hāmōyēn x̌ēškārīh ī jim būd.

XI

yāzdahom dar ēn kū: ohrmazd dām ī gētīgīhā ped cand tis[15] be vinārd?

anōšag baved! ped abērdar ped dahyubedīh, āθrōnīh <ud> vāstryōšīh /ī/ <ud> hutuxšīh +vinārd[16]. dahyubedān x̌ēškārīh pānagīh ī dāmān ī veh kirdan; āθrōnān x̌ēškārīh druz ī menōg zadan; arθēštārān x̌ēškārīh druz ī gētīg zadan; vāstryōšān x̌ēškārīh /ī/ gēhān ahlāyīh varzīdan; hutuxšān

x̌ēškārīh /ī/ arg (?) ...[17] az cahār pēšag kirdan.

XII

dvāzdahom dar ēn kū: ohrmazd ... ped ...[18] cē meh nerōgomanddar mard ī ahlō arzomanddar ...[10]

XIII

[sizdahom dar ēn kū:] yazadān az kunišn ī mardōmān /ī/ x̌āyišn cē vēš?

anōšag baved! yazadān ped yazadīh vehīh be šnāxtan <ud> šnāyēnīdan; dēvān ped dēvīh vattarīh be šnāxtan ud nikōhīdan; ped pand <ud> ristag <ī> yazadān estād<an>.

XIV

cahārdah<om> dar ēn kū: dēvān az kunišn ī mardōmān +zanišn /ī/[20] <ud> bēšišn cē vēš?

XV

...[21] +si meh, veh ud arzomanddar sahist, mard ī ahlō /ī/ +ped[22] dahyubedīh. u-š az dahyubedān rāyēnīdārīh, ārāstārīh ī tan ī pasēn-z, zanišn ī gennāg menōg be nihādan; hazārag hazārag ped panāhīh <ud> ayyārīh ī dēn-āstavānīh ped nerōgdar kirdan, druz ī ahlemōyīh be zadan rāy, pusarān <ī> zardušt ō āvām baxt hend; dād ested dastōrīh ī āvāmīhā, be +māned dā tan ī pasēn; dēn abēzag, rāz ī dēn drust dāštan ped x̌ēškārīh <ī> pešōtan[23] ī vištāspān be nihād <ī> dā tan ī pasēn kōxšišn ī abāg gennāg menōg <ud> dēvān ped x̌ēskārīh be tuxšed. hamis narān ī ahlavān be nihād, u-š dānist kū gennāg menōg <ud> dēvān ped jādōgīh

dānend kū, abzār frašgird-girdārīh, zanišn, bēšišn ī gennāg menōg <ud> dēvān ped hān ī si meh veh arzomanddar dād ested, ud hān <ī> avēšān margīh-girdārīh abar x̌āstār bavend, u-š dā tan ī pasēn pād<an> abē-bīm dāštan +ī kayhōsrō ud pešōtan[23] az gennāg menōg <ud> dēvān rāy, kangdiz ped frāz +ham +syāvaš[24]; pād<an>, abē-bīm dāštan ī tōhmag <ud> peyvann ī ahlavān, gōspend panz ēvēnag, jōrdāy ī pur-sardag, ud hān ī urvarān vaxšišn /ī/, az gennāg menōg <ud> dēvān rāy, var ī jimgird ped frāz +ham[25] jimšēd ī vīvanghān frāz brehēnīd, u-š zamīg ī kangdiz rāy haft-sad frasang drahnāy <ud haft sad frasang pahnāy> ... hān ī ... gerīg, ud zamīg be eškāftan, u-š az hān ī abēzag ... mardōmān[27] ud pah ud stōr[26], jōrdāy pur-sardag, sag <ud> vay, +ātaš[28]... <urvarān> vaxšišn <ud> baromandīh, rāhān[29] abar-ravišnīh, ud xānīg frāz-+tazišnomand<īh> abārīg abāyišn abd ud sahīg aviš brehēnīd, u-š az bunīh ī hān zamīg ī var ped hān /ī/ kār be eškāftan az hān ham kangdiz[30] andar /ud/ star pāyag ud zamīg. ēdōn cōniš asmān, star, māh ud x̌aršēd jud jud ped x̌ad-rāyēnišnīh +ud zamīg ped vād abar vinārd/an/, ēgiš hān-z ped vād abar vinārd, u-š frāz vād ō axtar ī haftōiring bast/an/ dā hān ī ka syāvaš be ō kangdiz šaved. ēdōn cōn ravišnīh ī haftōiring būd hān ped vihēzag āmad šud hē, syāvaš be ō kangdiz +šaved be virāstan rāy, ohrmazd rāh nimūdan <rāy> ō kangdiz +šaved, u-š +vīrāyed. ka kayhōsrō ī syāvašān ped hān ēvēnag kangdiz grift virāst ud vinārd būd, ēgiš pešōtan ī vištāspān ud abārīg <dēn->burdārān[31] abēzagēnīdan ī dēn rāy dād estend, ō kangdiz šud. kangdiz frāz ō kōf ārāst/an/, az hān pas nē raftār hend, kangdiz ēd-iz rāy ped frāz ham syāvaš dād kū dā kay-hōsrō be ānōh āyed, ēg harv θrāyišn[32] ī kayhōsrō abar pedīred, u-š andar θrāyēnīdārīh baved, kayhōsrō, pešōtan[23] dēn-burdārān ī abāg pešōtan hend. hān haft-sad frasang drahnāy, haft-sad frasang pahnāy garīg kē-š

kangdiz aziš be eškāftan.

var ī jimgird ham jim ka a-margīh be vinārd būd. ohrmazd ō jim pursīd az mardōm, gōspend, urvar ud abārīg dahišn az hān ī abēzagdar ud hutōhmagdar ud hān ī sag <ud> vay, ud murv, ud ātaš purr kirdan[33]. ohrmazd andarōn hān var +tazisn[34] <ī ābān[35]> ... <urvarān> vaxšišn, bavandagīh ī jōrdāy[36], pur-ravišnīh ī mardōmān ...[37] +vinārd[38]. u-š hān var kē-š xāyag +dēs[39] asmān, u-š ...[40] īhān ī var rāy brāh ī x̌aršēd, ud andar gōhr ī gōhr gumixt, nyandar hān var rōšnīh abērdar az hān gōhr kē asmān-z aziš nihuft ested, ud jim-iz[41] ka-š mardōm ō hān var vihāst būd ...

*

kē yazišn ī yazadān, abēgumān<īh> ī ped yazadān astīh, <abēgumānīh ī ped> tis rāy kuned, hān yazadān frazend, u-š gāh ped garōdmān.

kē yazišn <ī> yazadān <abēgumānīh ī ped> astīh <ī> yazadān, gumānīgīh/ā/ ī ped tis rāy kuned, hān /ī/ yazadān brād, u-š gāh ped vahišt.

kē yazišn <ī> yazadān gumānīgīh <ī> ped yazadān, gumān<īgīh ī> ped tis <rāy> kuned, hān /ī/ yazadān bannag, u-š gāh ped hamīstagān.

kē yazišn <ī> yazadān ped an-ast-menišnīh ī yazadān, ped nēst-dārišnīh <ī tis nē kuned>, hān yazadān dušmen, u-šgāh ped dušox.

۱. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۲. ب ک، ت د۴آ (همه جای): [illegible].

۳. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۴. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۵. ب ک: [illegible] ت د۴آ: [illegible].

۶. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۷. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۸. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۹. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۱۰. ب ک: [illegible]، ت د۴آ: [illegible].

۱۱. [illegible].

۱۲. این جای برگه هائی از ب ک افتاده اند.

۱۳. ب ک، ت د۴آ: [illegible] ج۷۸: [illegible].

۱۴. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۱۵. ب ک: [illegible]، ت د۴آ: [illegible].

۱۶. [illegible].

۱۷. ب ک: [illegible] ...، ت د۴آ هیچ نیاورده است.

۱۸. ب ک: [illegible] ... (افتادگی به اندازه چهار واژه)، ت د۴آ: [illegible] ...

۱۹ ب ک: [illegible] ...، ت د۴آ: [illegible] ...

۲. ب ک: ... [illegible]، ت د۴آ: [illegible] ج۷۸: [illegible].

۲۱. اندر ب ک جایِ تهی و یا کرمخورده نه یابیم. شاید این دنبالهء پاسخ به پرسشِ دوازدهم باشد.

۲۲. ب ک: [illegible] ...، ت د۴آ: [illegible].

۲۳. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۲۴. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۲۵. [illegible].

۲۶. ب ک: [illegible] ... [illegible] ... [illegible].

۲۷. ج۷۸: [illegible].

۲۸. ب ک: [illegible] ...

۲۹. ت د۴آ: [illegible] از [illegible] تا این جای افتاده است.

۳۰. ب ک: [illegible] ... [illegible] ت د۴آ: [illegible].

۳۱. ب ک: [illegible].

۳۲. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

۳۳. ت د۴آ پس از [illegible] تا [illegible] فروهشته است.

۳۴. [illegible].

۳۵. ب ک: [illegible] ... [illegible].

۳۶. ب ک: [illegible] ج۷۸: [illegible].

۳۷. ب ک: ... [illegible] ... [illegible] ...

۳۸ ب ک: ... [illegible] ج۷۸: [illegible].

۳۹. ب ک: [illegible] ج۷۸: [illegible].

۴۰. ب ک: ... [illegible].

۴۱. ب ک، ت د۴آ: [illegible].

گردانش

۳

- ... هرمزد با هرویسپ آگاهی و فرزانگی دید؛ و برایِ آراستنِ ابزارِ خویش دست به کار شد. اما پیشدستانه به رزم شدن کامه اش نه بود. دروند اهرمن، از بهرِ دُش آگاهی (جاهلیت) و بدخیمیش، باز به جایِ خویش شود، و دست به کارِ آراستنِ رزمِ مسلحانه گردد.

تفصیل [ِ این در] اندر دین (اوستا و زند) پیدا است.

۴

درِ چهارم این که: [هرمزد] چرا خرد هرویسپ آگاه آفرید؟

- انوشه بوید! هرمزد [خرد هرویسپ آگاه آفرید] برایِ یاریِ

مردان اهلو (صدیق) و نیک، زداری و وانیداری (غلبه) و بازدارشی و بیسودگردانیِ اهرمن، دیوان و دروجان، بدان و گناهگاران، پاسبانی و رایانیداری (تدبیر) همه دام (مخلوق) و دهشِ گیتی.

5

درِ پنجم این که: گنامینو (اهرمن) کجا بود و چگونه فراز دوارید؟

- انوشه بوید! گنامینو اندر آن تاریکی بود، بیرون از روشنی، با خودپسندی، دش آگاهی، و دش خیمی؛ [پس]، از آن تاریکی، تبهکارانه، همی فراز دوارید، و به کناره و ویمند روشنی آمد. دادار هرمزد با هرویسپ آگاهی و فرزانگیِ فرجامِ همه کار و داستان دانست و نگرید. و با روائی و شناسائیِ فرزانگیش دید که از گنامینوی دش دانا چه گناه و گشوبش (آشوب، تخریب) سر زند. و دیدکه: تا شش امشاسپند، و آتش، آسمان و زمین آفرینم؛ و با امشاسپندان، خرد هرویسپ آگاه[پیدا گردانم]؛ و اندرون آسمان ستارگان و ماه و خورشید، زمین و آب و اورور و گاو و گیومرد؛ یزدان مینوی و دام و دهشِ گیتی بخشم؛ و [هر چه از] آن دروج باشد با همه دیوان و دروجان اندر این آسمان هلم؛ [آفرینشِ] دام با هستیِ فردی اندر گیتی به فرجام؛ زردشت، اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس بیافرینم؛ مردم به دینِ به مزدیسنان آستوان گردند؛ و دامان (مخلوقات) ۹ هزار سال [با هستیِ مادی] بیایند؛ [و تا سرانجام] این دروج نیست گردد؛ جز این نه شاید [بودن و کردن].

آنگاه [هرمزد]، به ابزارِ خویش آراستن، کار فراز گیرد؛ از چهر و براه خویش این شش امشاسپند فراز آفریند؛ و از واروم (یاد، دل) خویش آتش فراز دهد، و اهونور سراید. آن دروج، هنگامی که هرمزد مهرِ دین (ای اهونور) [می سرود]، این شش امشاسپند، و آتش اندر اهونور پیدا بیند، و آن گاه سترد (بیهوش) باز ماند؛ و سه هزار سال اندر آن ستردی [و] تاریکی هلد. هرمزد، بدان سه هزار سال، [از] آن روشنی که گاه خویش بود، آسمان و زمین کند؛ و با امشاسپندان، خرد هرویسپ آگاه؛ و آتش اندرونش بود؛ و این [گیتیِ] خایه دیس، از آن گوهرِ روشنی، همچون ابزارِ داشتاری (نگاهداری) و پاداری (نگاهبانی) دام، برایِ زدن آن ابگد (تهاجم) پدید آورد.

۶

درِ ششم این که: گنامینو چگونه اندر این آسمان و زمین دوارید؛ هنگامی که دوارید، هرمزد کجا بود، و سپس کجا شد؟ دوزخ چگونه بود، و کی کرد؟

– انوشه بوید! آن دروند گنامینو [اندر آن ستردگی ماند، تا آن که] هرمزد این آسمان و زمین کرد، و همچون خایهء پرنده نهاد؛ سرش فرگان (اساس) آسمان، ژرفایش همچند پهنایِ زمین اندر آسمان کرد. و از قدرت و ورجِ خویش باد فراز دمید. و این زمین که اندر تهیگی (خلأ) میان آسمان به باد ایستاده، استوار کرد. و خود چون اندرون آسمان آمد، همه روشنیِ خویش اندرون آورد. آن گاه برایِ

ناپیدا کردن دامِ اهرمن، سپندارمد به گومیزش اندر بنِ زمین هشت. و از بن تا ستاره پایه به جنبش آورد. و از چهر و براه خویش سه دی فراز داد. ماه و خورشید و همه یزدان مینوئی فراز تاشید. و از پری مینوی آب فراز داد و اندر زمین هشت. و از خرداد و امرداد وخشش (رشد) اوروران فراز داد و به زمین گومیخت. و برایِ بیرون آمدن دام ازش، گیومرد، [همچون هرمزد] با هستیِ فردی، به گیتی داد. و خود خداییِ گیتی کرد.

پس گنامینو از آن ستردگی به در آمد. و برایِ خواست آن روشنی، اندر آن تهیگی و تاریکی به دوارید. همچنان که می دوارید، به فرگان آسمان، آن سویِ بیرون، تاخت؛ و به جادوئی دانست که: آن روشنی که پیشِ رویم دیدم، اندرون این چیز است فرگان ...

۹

– ... گویش اندر شهرها مهمانتر.

آن گاه دیوان به بدکرداری و پخشِ مرگ پادشاهتر (مسلط تر) اند، و ... افراط و تفریط بیشتر.

۱۰

دهم در این که: کنگدز و ورِ جمگرد چه کسانی کردند؛ وچرا کردند؟

انوشه بوید! هرمزد چون گنامینو، به شخصه، به دید، آن گاه ابزاری اندر بایست برایِ از کار انداختنِ گنامینو. و این که: "ابزاری که من ویرایم، از کنشِ اهرمن و دیوان، گزند تا تنِ پسین چه بیند، و چاره برایِ باز داشتنِ آن گزند چیست"، همه به خرد هرویسپ آگاه به نگرید. [پس] برایِ کردنِ تنِ پسین سه ابزار [داد]، و آن گاه پس از آن، ور ابر نهفت. هنگامی که مرگوسِ جادو، برایِ نابودیِ گران مردمان و گوسپندان به زمین رسد، برایِ مرگیِ مرد اهلو و همه دیگر دامهای نیک، پادشاه بود، و [آبادی] کم گرداند، آن ور به همان گونه نهفته است. پس به شکافندش. آن گاه باز بر زمین پریِ دامان [پیدا گردد]. و آن ور بر فراز همی جم کرد. زیرا مردم و گوسپند، اورور و پس دیگر دام که به ور بایست بردن، همه خویشکاریِ جم بود.

۱۱

یازدهم در این که: هرمزد، دامِ گیتی را بر چند چیز (/ پیشه) به گنارد (تثبیت کرد)؟

- انوشه بوید! عمدتاً بر دهبدی، آثرونی، ارثیشتاری، واستریوشی و هوتوخشی گنارد. خویشکاریِ دهبدان، پاسداریِ دامان به کردن است. خویشکاریِ آثرونان، دروجِ مینو زدن است. خویشکاریِ ارثیشتاران، دروجِ گیتی زدن. خویشکاریِ واستریوشان، اهلاییِ جهان ورزیدن است. و خویشکاریِ هوتوخشان، کارِ ... از چهار پیشه کردن.

۱۲

دوازدهم در این که: هرمزد ... به ... چه مهتر و نیرومندتر، مرد اهلو ارجمندتر...

۱۳

سیزدهم در این که: یزدان از کنشِ مردمان چه خواهش بیشتر [دارند]؟

- انوشه بوید! یزدان را به یزدی و بهی به شناختن و ستاییدن؛ دیوان را به دیوی و بدی به شناختن و نکوهیدن؛ و به پند و رستهء یزدان ایستادن.

۱۴

چهاردهم در این که: دیوان از کنشِ مردمان چه زنش و آزار بیشتر [بینند]؟

- [انوشه بوید!] ...

۱۵

(شاید پاره ای است از ۱۲)

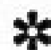
... سه مهتر، بهتر و ارجمندتر آمد. مرد اهلو به دهبدی. واز

دهبدان، رایانیداری و آراستاریِ تنِ پسین، زنشِ گنامینو و دیوان به نهاد. هزاره هزاره، برایِ پشت و پناهی و یاریِ دین آستوانی نیرومندتر کردن، و برایِ دروجِ اشموغی را به زدن، پسران زردشت برای هنگامها مقدر کرده اند. داده شده است دستوریِ هنگامها، و به ماند تا تنِ پسین. دین آبیزه، رازِ دین درست نگاه داشتن، به خویشکاریِ پشوتنِ گشتاسپان به نهاد، که تا تنِ پسین کوشش با گنامینو و دیوان خویشکاریِ خویش شناسد. همه نران اهلو به نهاد، و دانست که: گنامینو و دیوان، به جادوئی، دانند که، ابزارِ فرشگردکرداری، زنش و آزارِ گنامینو، بدان سه مهتر، بهتر و ارجمندتر داده شده است؛ و بر مرگیِ ایشان خواستار بوند. و تا تنِ پسین، برایِ پادن و ببیبم نگاه داشتنِ کیخسرو و پشوتن از گنامینو ودیوان، کنگدز بر فراز هم سیاوش [ساخت]؛ و برایِ پادن و ببیبم داشتنِ تخمه و پیوند اهلوان، پنج آیینه گوسپند، و بس سرده جوردای، و وخششِ اوروران از گنامینو و دیوان، ورِ جمگرد بر فراز هم جمشید ویونگهان فراز ساخت. زمینِ کنگدز را هفتسد فرسنگ درازا [است و هفتسد فرسنگ پهنای] ... و زمین به باید شکافتن، و از آن آبیزه [کنگ] ... مردمان و چهارپای کوچک و سترگ، جوردای بس سرده، سگ و مرغ، آتش، ... وخشش و برومندیِ اوروران، ابَرروشیِ راهها، فرازتازشیِ چشمه ها، و دیگر نیازمندیهای افد و سهی بدو آفرید.

و از بنِ آن زمینِ ور [جمگرد] بدان کار به شکافتن [این همه پیدا آید]. و ازآن هم کنگدز اندر ستاره پایه و زمین، ایدون چون آسمان، ستارگان، ماه و خورشید، جدا جدا، به خود رایانشی اند و

زمین بر باد گنارده است، آن [کنگدز] نیز بر باد گنارد، و فراز باد به اخترِ هفتورنگ بسته شده است، تا آن که سیاوش به کنگدز شود. ایدون چون حرکت هفتورنگ بود، آن [کنگدز] به بهیزه آمدی و شدی. سیاوش به کنگدز شود برایِ ویراستن، و برای راه هرمزد نمودن به کنگدز شود، و ویراید. هنگامی که کیخسروِ سیاوشان بدان آیینه کنگدز گرفته، ویراسته و گنارده بود، آن گاه پشوتنِ گشتاسپان و دیگر دین برداران که برای آبیزه گردانیدن دین داده شده اند، به کنگدز شدند. کنگدز فراز به کوه آراست. از آن پس راه نه رود. سیاوش ازیرا کنگدز بر فراز داد تا که کیخسرو بدان جای آید. آن گاه هر پرورش کیخسرو ابر پذیرد، و اندر پرورداری بود؛ کیخسرو، پشوتن و دین برداران که با پشوتن اند. آنرا هفت سد فرسنگ درازا است، هفت فرسنگ پهنای، کی ازش کنگدز به شکافند.

ورِ جمگرد هم جم [کرد] کی بیمرگی به گنارد. هرمزد از جم پرسید از مردم، گوسپند، اورور و دیگر دهشهای آبیزه تر و خوب تخمه تر، و سگ و پرنده و مرغ، و آتش پرکردن. هرمزد اندرون آن ور تازش [آبان] ... وخشش [اوروران]، بوندگیِ جوردایان، بسروشی (ازدیاد جمعیت) مردمان ... گنارد. و آن ور خایه دیس [بود همچون] آسمان ... و آن ور را برازِ خورشید است، و اندر او گوهران آمیخت، و اندر آن ور روشنی عمداً از آن گوهر است که آسمان ازش پوشیده است. و جم که مردم بدان ور گسی کرده بود ...



کسی که یزشِ یزدان [کند]، و بیگومان به هستیِ یزدان باشد و [بیگومان] به چیز، او فرزند یزدان است و گاهش به گرودمان.

کسی که یزشِ یزدان [کند]، و [بیگومان] به هستیِ یزدان باشد و گومانمند به چیز، او برادرِ یزدان است و گاهش به بهشت.

کسی که یزشِ یزدان کند، و گومانمند به هستیِ یزدان باشد و به چیز، او بنده‌ء یزدان است و گاهش به همیستگان.

کسی که یزشِ یزدان [نه کند] برایِ نیست منشیِ یزدان و نیست دارشی [ِ چیز]، او دشمنِ یزدان است، و گاهش به دوزخ.

پچین

از

J 78

(دستنبیگِ نبیگستانِ نخست دستور مهرجی رانا، نوساری)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فهرستها

[illegible]

[illegible]

بروز مبارک اورداد سال گاه بماه مبارک سفندارمد امشاسفند سال اور

یکهزار دوصد و چهل و نه از شهنشاه ایزدجرد شهریار ساسان تحریر به شهرستان

تجه نوساری این کتاب مینویستم نویسنده ایرودایل دستور نوروزجی بن

دستور شهراب جی بن دستور کاوس جی بن دستور سهراب جی نسل د

ستوران دستور مهرجی رانا

نامها و واژگان

آب ۷، ۱۵، ۳۵، ۶۱، ۶۳
آبخور ۷
آبخوستهای جاویدان ۳۱
آتش ۲ ـ ۶۱، ۷ ـ ۶۶
آثرون ۶۴
آذر ۱۵
آسمان ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۵، ۱۹، ۳۹،
۵ ـ ۴۴، ۶۱، ۶۶
آسمان (روز) ۳۸
آسمانی (کرپ، گوی) ۱۰، ۱۱
آفتاب ۲۲
اباختر ۷، ۱۰، ۱۱، ۲ ـ ۲۱
ابر ۱۵، ۴۰
ابر (و باد) پایه ۴۰
ابیانگهن ۱۲
اختر ۷، ۹ ـ ۱۵، ۴۵
اخترانِ گومیزشی ۱۰
اخترانِ ناگومیزشی ۱۱
اخترمار ۶، ۸، ۱۰ ـ ۱۲
اخترماری ۶، ۱۱ ـ ۱۳، ۱۵
اخو (جهان، زندگی) ۸
ارثیشتار ۶۴
ارثیشتاری ۶۴
اردیا ۱۹
ارین ۳۲
استوا ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۱ ـ ۳۰، ۴۵
اسد ۴۲
اسر روشنی (روشنیِ ازلی) ۷، ۹
اشموغی ۶۶
افق ۲۲، ۴۵، ۴۶
البرز ۶، ۸، ۱۷ ـ ۱۸، ۲۱، ۳۰
امرداد ۳۸، ۶۳
امشاسپند ۹، ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۲ ـ ۶۱
اناهیدِ اباختری ۷، ۱۳
اندروای ۶، ۳۹، ۴۰
انغزتاریکان ۱۶
انغرروشنان ۸، ۱۶
اوجین ۳۲

اهرمن ۲۶، ۶۰، ۴ ـ ۶۱
اهونور ۶۲
ایر ۲۵
ایران ۱۸
ایرانشهر ۱۳
ایرانویج ۲۸، ۲۹، ۳۳
بابل ۹، ۳۱، ۴۴
بابلی ۱۰، ۱۴
باد ۷، ۱۵، ۲۳، ۳۰، ۳۵، ۴۵، ۶۷
بادپایه ۴۰
بادِ فرازوز ۲۱
البحر المحیط ۶
برج ۱۰
بره (اختر) ۱۳، ۱۵، ۴۲
برهما ۸
بصره ۳۲
بغداد ۴۸
بلخ ۲۹
بمبئی ۳۶
بندِ باد ۲۰، ۲۱، ۲۳
بهدین ۱۲
بهشت ۵۵
بهمن ۳۳
بهیزه ۹، ۱۳
بیابانی ۱۰، ۴۱
پارسیان ۱۰، ۱۱، ۲ ـ ۲۱، ۳ ـ ۳۱،
۴۷، ۴۸
پایگوس ۷
پرچین ۲۲
تاریکی ۱۵، ۳ ـ ۶۲
ترازو ۱۳
ترک ۳۲
تقویم ۲۲
تنِ پسین ۳۴، ۶۴، ۶۶
توران ۲۵
تهیگی ۳، ۵ ـ ۶۲
تیرِ (اباختری) ۷
تیرگِ (البرز) ۶، ۸، ۱۷ ـ ۲۰، ۳۳
تیشتر ۸، ۳۵
تیغِ میرو ۱۸
ثابته (ثوابت) ۱۱، ۴۱
ثنکت برد ۴۷
ثور ۴۲
جاون‌کث ۸ ـ ۴۷
جدی ۴۲
الجزائر الخالداة ۳۱
الجزائر السعاداة ۳۱
الجزائر العامرة ۳۱

جمکوت ۲ ـ ۳۱
جمگرد نک. ورِ جمگرد
جو ۴۵
جورداری ۷ ـ ۶۶
جوزا ۴۲
جوی نک. گوی
جه ۱۷
جهانِ آباد ۳۱
چین ۴۸
حمل ۴۲
حوت ۴۲
خایه ۶، ۷، ۸
ختنی ۹ ـ ۱۸
خرداد ۳۶، ۶۳
خرده ۱۳
خردِ هرویسپ آگاه ۲ ـ ۶۰، ۶۴
خور ۶، ۷، ۱۲، ۱۶، ۳۹، ۴۰
خورپایه ۱۶
خورشید ۷ ـ ۹، ۱۲، ۱۸، ۲۲، ۶۱،
۶۳، ۶۶
خوشه ۱۳
خوم ۱۹
دبِ اکبر ۱۹
دروج ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶
درون ۸
دریای پیرامون ۳۱
دو پیکر ۱۳، ۱۵
دود ۱۵
دوزخ ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۶۲، ۶۸
دول (دلو) ۱۳، ۱۵، ۴۲
دهبد ۶۴
دهبدی ۶۴، ۶۵
دهیگان ۳۸
دی ۶۳
دینِ مزدیسنان (/ مزدیسنی) ۱۲،
۱۳، ۳۸، ۴۲، ۶۱، ۶۶
دین (روز) ۳۶
دیو ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۴۰،
۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶
راون ۸ ـ ۴۷
راهِ شیری ۱۰، ۱۵، ۴۲
راهِ کاوسان ۱۰
روشنان ۷ ـ ۹، ۱۲، ۱۸، ۲ ـ ۲۱، ۴۰
روشنی ۳ ـ ۶۱
رومک ۳۱
زمان ۲۱
زمین ۶ ـ ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۳۵،
۳۹، ۴۴، ۳ ـ ۶۱

زندیگی ۱۵
زه ۳ - ۲۱، ۴۶
زیگ (زیج) ۲۲، ۳۲، ۴۶، ۴۸
سالمر ۲۲
سپنامینو ۲۳
سپندارمد ۱۲، ۶۳
سپهر ۷، ۹، ۲ - ۱۰، ۱۵، ۲۲، ۳۰
سپهر زیرِ سپهر ۹
سپهرِ کهکشانی ۱۰ - ۱۱
ستارگان ۶ - ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۴۰، ۶۱، ۶۶
ستارگان ایستاده (ثابته) ۱۱، ۴۱
ستارگانِ رونده (سیاره) ۱۱، ۴۱
ستارگانِ ناگومیزشی ۹، ۲ - ۱۱
ستاره انگار ۶
ستاره پایه (سترپایه) ۶ - ۱۵، ۶۶
ستاره شمتری ۲۱
سگان ۹ - ۱۸
سدویس ۲۹، ۳۰
سرطان ۴۲
سغد ۱۹
سغدی ۱۸
سنبله ۴۲
سوس‌الاقصی ۴۸
سومر ۴۴
سه گوش ۵ - ۱۳
سیاره ۱۱، ۴۱
سیاوشگرد ۲۵
سیستان ۴۸
شهرِ تاریکی ۱۵
شیر (اختر) ۱۳، ۱۵
عقرب ۴۲
فراخگرد ۳۵
فرشگرد ۲۶، ۴۰
فرشگرد کرداری ۶۶
فرهٔ دین ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵
فلک ۱۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶
فلکِ اوج ۲۱
فلک البروج ۱۰
فلکِ تدویر ۲۲
فلکِ مستقیم ۲۲، ۴۵، ۴۶
الفلک الممثل ۱۲
فلکِ هشتم ۱۱
قاف ۱۸
قبةالارض ۳۱
قطبِ شمال ۱۸، ۱۹، ۲۴
قوس ۴۲
کرزنگ ۱۳، ۱۵

کرمان ۳۵، ۳۸
کرهٔ منتصبه ۴۶
کستی ۴ - ۱۲
کمر (بندِ) اختران ۳ - ۱۲
کمرِ خردگان ۱۳
کنگدز ۷، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳ - ۳۰، ۴۸، ۶۳، ۷ - ۶۶
کنیگ ۶ - ۲۵، ۳۰
کوکب ۱۰، ۴۱
کهکشان ۱۰، ۱۵
کیوان ۷
گاری ۱۹
گاو (یکداد) ۶۱
گاو (اختر) ۱۳، ۱۵
گاهانبار ۳۰
گردیِ اختران ۱۲
گرنغر ۱۹
گرودمان ۸، ۱۶، ۶۸
گرینویچ ۳۳
گزدم ۱۳، ۱۵
گنامینو ۲۳، ۲ - ۶۱، ۶۴، ۶۶
گنبدِ زمین ۲ - ۳۱، ۳۳، ۴۸
گوچهر ۸
گوسپند ۶۴، ۶۶، ۶۷
گوی ۲ - ۲۱، ۴۵
گویِ راست ۲۲، ۴۶
گویش ۳۹
گوبود ۷
گیتی ۶ - ۷، ۹، ۳ - ۱۲، ۱۷، ۴ - ۶۱
گیتی‌شناسی ۶، ۴۴
گیومرد ۶۱، ۶۳
لنکا ۲ - ۳۱، ۴۷
لوکالوک ۱۸
مادیانِ رزم ۹
ماه ۶ - ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۴۰، ۶۱، ۶۳، ۶۶
ماه پایه ۱۵، ۱۶
ماهی ۱۳، ۱۵
مردِ اهلو ۶۱، ۵ - ۶۴
مردم ۷ - ۶۴
مرگوس ۲۸، ۶۴
مزدیسن ۹، ۱۲
مغان ۶، ۷، ۱۵، ۱۹،...
منازلِ قمر ۱۳
منش ۳۹
منطقة البروج ۱۲، ۱۳
مهر ۱۱
میانِ آسمان ۲۰

میانرودان ۱۵، ۱۹
میخِ اباختر ۳۳
میخ گاه ۲۰، ۴۵
میرو ۱۸ ـ ۲۰، ۳۳، ۴۵
میزان ۴۲
میغ ۱۴
مینو ۲۳
میهن ۷
نابیابانی ۱۱
نرِ اهلو ۶۶
نطاق ۱۳
نوبهار ۳۰
نوساری ۳۷
نیمروزان ۷، ۳۱، ۳۲
نیمسپ ۱۳، ۱۵
واروم ۶۲
واستریوش ۶۴
وتر ۴۶
ور ۳۳
ورِ جمگرد ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۶۳، ۶۶، ۶۷
وقواق ۴۸
وِنند ۸
وهرامِ (اباختری) ۷
وهی (/ جدی) ۱۳، ۱۵
ویشنو ۳۹
وین ۳۹
هرا ۱۷
هرمزد ۱۰، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۸، ...
هرمزِد (اباختری) ۷
هریتی ۱۷
هزاره ۶۶
هفتورنگ ۷ ـ ۸، ۱۹ ـ ۲۰، ۳۰، ۶۷
همیستگان ۶۸
هند ۱۵، ۳۶، ۴۵
هندوان ۳۱
هوتوخش ۶۴
هوگر ۸
یزد ۳۶
یزدان ۶، ۱۷، ۳۸، ۶۱، ۶۵، ۶۸
یونانی ۱۰، ۱۳، ۳۱، ۴۷
Pareclictic ۱۲

فردم ـ ایرانی

*arda- ۱۸

اوستائی

aiβi.gaiti- ۹
aiβyåŋhana- ۱۲
anaγraēṣva təmōhva ۱۶
anaγranąm raocaŋhąm x̌aδātanąm ۷، ۱۶
aŋhâsca zəmō ۷
ap- ۷
apuyaṇt ۲۶
afriθyaṇt ۲۶
afš.ciθra- ۱۳
avaŋheca ašnō ۷
avō.x̌arəna- ۷
asan- ۷
asah- ۷
urvarā- ۷
urvarō.ciθra- ۱۳
ərəδβō.qrafṣa ۲۹
kaŋha ۲۹
xṣnūtō ... pārayeiṇti ۴۳
xṣnūtå pārayaṇtu ۴۳
gaoyaoiti- ۷
garō dəmāna ۱۶
gātu- ۹
jyā ۴۶
*jyā-ka ۴۶
taērəm haraiθyå bərəzō ۷
taš ۳۵
(frā)-θβars ۳۵
θriṣva- ۷
daožaŋha- ۱۶
dušmata- ۱۶
duž-ūxta- ۱۶
duž-varšta- ۱۶
baṇda- ۷
bərəz- ۱۷

bərəzaitī- ۱۷
maēθana- ۷
(frā-)marz ۳۵
mānō ۱۵
mərəzu- ۲۰
mą̊ŋhō ۷، ۱۶
vātaheca aṣaonō ۷
vohu- manah- ۴۳
stārąmca spəṇtō.mainyavanąm ۱۳
stitāt ۴۷
strąm ۷، ۱۵
spəṇtā- ārmaiti- ۱۲
ṣōiθra- ۷
zam- ۷
zəmas.ciθra- ۱۳
ząm pərəθβim ۱۷
hapta karṣvąn ۲۰
haptō-iriṇga- ۱۹
haraitī- ۱۷
harā- ۱۷
harā- bərəzaitī- ۱۹
humata- ۱۵
hūxta- ۱۶
hūrō ۷، ۱۶
hvaršta- ۱۶

پهلویک

zwnws ۴۲

پارسیگ

abāz-gūn ۱۷
a-vyābānīg ۴۱
axtarān ī agumēzišnīg ۱۱
axtarān ī gumēzišnīg ۱۰
farrah ī veh dēn ī māzdesnān ۱۲
frāz-brihēnīdan ۳۵
frāz-muštan ۳۵
frōd-āhang ۲۱

gōy ۴۵
mādayān ī razm ۹
meyān asmān ۱۹
rāh ī kayusān ۱۰
rōstāg ۷
spihr ī azabar-spihr ۹
starān ī vyābānīg ۱۰
starān ī avyābānīg ۱۰
stendag-drafš ۲۹
stendag-ravāg ۳۰
šaš pay ۹
ul-āhang ۲۱
var <ī> sadvēs ۴۷
vyābān ۴۱
zīg ۴۶
zīh ۴۶

ختنی

ttraikha sūmīra ۱۸
ttaira haraysa ۱۸
garānu rrundä ۱۹

سغدی

γr''n γr ۱۹
γr''n γwt'n ۱۹

سنسکریت

adṛśyarūpāḥ ۲۱
antarikṣa- ۷
ujjayinī ۳۲
ṛju ۲۱
koṭa ۳۲
koṭi ۳۲

kṣā́m ... pṛthivī́m ۱۷
jyākā́ ۴۶
tatakṣa ۳۵
tala ۱۵
tráyo lokā́ḥ ۳۹
trīṇi padāni viṣṇoḥ ۳۹
tváṣṭā ۳۵
dhruva ۴۵
paridhí ۲۲
pāta ۲۱
pra-vaha- ۲۱، ۴۵
prāṇam ۳۹
brahmāṇḍa ۷
bhúvas ۳۹
bhū́r ۳۹
mano ۳۹
manda ۲۱
mandôcca ۲۱
máhas ۳۹
meru ۱۸
yama-koṭī ۳۱
yāvana ۴۸
yāvana-koṭi ۴۸
rāvaṇa ۴۸
romaka ۳۱
lankā ۳۱
loká ۱۵
lokloka ۱۸-۱۹
vakra ۲۱
vācam ۳۹
vāta-raśmi ۲۱
vāyur sūtram ۲۰
śīghra ۲۱
śīghrôcca ۲۱
sapta-ṛṣí ۱۹
sumeru ۱۸
sūtra- ۲۰
svàr ۳۹

سومری، اکدی

anu ۱۵
apsu ۱۵
bēl ۱۵
ea ۱۵

ereshkigal ۱۵
Igigi ۱۶
markas šamē ۱۹
mulMAR.GID.DA ۱۹
nergal ۱۵

سوریک

'rˁ' ۳۹
'tr' d-ˁnn' w-d-''r ۴۰
rwḥ' ۲۳
šmy' ۳۹
ṭawrā ۴۴
ṭūrā ۴۴
zwn', zwns ۴۲

یونانی

ἀπλανεῖς ἀστέρες ۱۰
ἄστρα πλανητά ۱۰
κλίμα ۱۹
τρίγωνον ۱۳
στοιχεῖα ۱۰
ὠκεανός ۶
ζώνας ۴۲
ζώνη ۱۳

لاتین

primum meridianum ۳۱
sphaera recta ۴۵
stellae errantes ۱۰
stellae inerrabiles ۱۰
umbilicus Terræ ۳۱

نامِ کسان

ابونواس ۳۰، ۴۷
ابومعشر ۶، ۳۲، ۴۸
اذکائی ۴۸
اریگنس ۱۱، ۴۱
اوشیدر ۶۱
اوشیدرماه ۶۱
آموزگار ۴۳
بارتلمی ۴۳
بتانی ۱۱
بهروز ۴۸
بیرونی ۶، ۱۱، ۱۲، ۲ ـ ۲۱، ۲ ـ ۳۱، ۴۱، ۷ ـ ۴۴
بیلی ۴۴
پائینو ۴۲
پشوتنِ گشتاسپان ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۷ ـ ۶۶
پطلمیوس ۳۱
پینگری ۴۴، ۴۵، ۴۸
تنوخی ۶
تومر ۴۵
تهمورث د. انکلسریا ۳۶
جاماسپ ۲۸
جم ۳ ـ ۳۲، ۶۴، ۶۷
جمشیدِ ویونگهان ۶۶
چکرورتی ۴۵
حداد ۴۸
خوارزمی ۶، ۲۲، ۴۶، ۴۸
دابهار ۳۶، ۳۸، ۴۹
داراب پشوتن سنجانا ۴۹
روچبرگ ـ هالتون ۴۴
زاخاو ۴۴، ۴۸
زادسپرم ۳۵
زردشت ۳۸، ۶۱، ۶۶
ژینیو ۴۳
ستگمن ۴۲
سدیو ۹ ـ ۴۸
سند بن علی ۴۸
سور سه بخت ۴۳
سوشیانس ۶۱
سیاوش ۲۵، ۲۸، ۷ ـ ۶۶
شکد ۴۷
صنعتی ۴۶

عیدل دستور نوروزجی ۳۷
فراسیاب ۳۲
فرای ۴۵
کاوس ۲۵، ۳۲
کریستنسن ۳۸
کلسوس ۱۱
کندی ۴۵، ۴۸
کیخسرو ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۶۶، ۶۷
کیخسرو جاماسپ آسا ۳۶، ۴۹
گاردنر ۴۲
گشتاسپ ۲۸
گوتم ۲۰
گوشیار گیلانی ۶
مانی ۱۵
مرزبان فریدون وهروم ۳۵، ۳۸
مسعودی ۴۸
مکنزی ۹، ۴۰
منوچهر ۱۳
موله ۴۲
نو ۴۰، ۴۳، ۴۴
وراهمهر ۴۵
وست ۳۸، ۴۳، ۴۹
ونزیانو ۲۳
ویدنگرن ۴۳
ویلیامز ۵۰
هاکسلی ۴۴
هاوگ ۴۳
هنینگ ۹، ۱۰، ۱۱، ۲ ـ ۴۰
یحیی بن ابی منصور ۴۸
یزدگرد ۳۶، ۳۸
یشوع برنون ۴۰

نبیگها

ارداویرازنامه ۴۳
اوپنیشد ۲۰، ۳۹
اوستا ۶، ۷، ۲ ـ ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۳۵، ۶۰
ایادگارِ جاماسپ ۲۷، ۴۷
بندهش ۶، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷
پارهٔ بارتلمی ۱۵، ۴۳
پورانها ۶، ۱۸، ۳۹

Ch. 11. The four functions of the material creation.
Ch. 13. The Yazads. Requirements for men.
Ch. 14. The Demons.
Ch. 15. Three things that are greater, better and worthier. Kangdiz and Var ī Jimgird. Haptōiring and the chords of wind.

Facsimile of Ms J78 70

Indices 87

تحقیق ماللهند ۳۱، ۴۷
تفهیم ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۷
التنبیه والاشراف ۴۸
تمهیدالمستقر ۲۲، ۴۵، ۴۶
خسروِ کوادان وریدکی ۳۴
دینکرد ۶، ۲۳، ۲۹، ۳۴، ۳۶، ۴۷
دیوان ابی نواس ۴۷
رشن یشت ۸، ۴۲
روایاتِ پارسی ۲۳، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۷
روایاتِ پهلوی ۲۴، ۳۶، ۳۹، ۴۳، ۴۷
ریگ وید ۳۵
زند ۶، ۳۵، ۴۷، ۶۰
زندِ بهمن یسن ۳۵، ۳۶
زیگِ شهریاران ۶
سور سخن ۴۳
سوری ـ سدهانت ۲۱، ۴۵
سیروزه ۲۰
علمای اسلام (دوم) ۴۳
فروردین یشت ۷، ۳۹
قانون ۳۱، ۴۷
کارنامهٔ اردشیر پابگان ۳۴
کفالیای آموزگ ۱۵
گزیده‌های زادسپرم ۱۲، ۳۵، ۳۶
مفاتیح العلوم ۴۶، ۴۸
مینوی خرد ۶، ۲۸، ۴۷
نام ستایش ۷
نامهٔ خداوند یشوع برنون ۲۱
نیرنگستان ۳۴، ۴۹
وید ۷، ۱۸، ۲۰
ویدیوداد ۱۶، ۲۹، ۴۲
ویشنودرم ۱۹
هوم یشت ۷، ۱۲

Contents

Introduction 5

1. The Cosmology of the Magi 6

Avesta and the description of the universe. The three parts of the universe. The heaven, above, is all around this earth, glimmering over the thirds, like a bird all around an egg. Three (/ four) stations above, and three (/ four) stations below. Stars, Moon and Sun. The spheres of the mixable stars: the spheres of the planets. The sphere of the unmixable stars: the sphere of the fixed stars, the greatest circle of which is the ecliptic. Farrah ī Dēn ('Tyche of the Religion'): the girdle of the constellations, the Zodiac. The sacred girdle round the goddess Spəṇtā ārmaiti: the ecliptic around the earth. The Tyche of the Good Religion that is like a sacred girdle, decked with stars, three-fold with four knots, around the sky: the zodiacal signs that constitute four interlocking triangles (trigonoms). The earth, zạm pərəθβīm, with its seven continents, is in the middle of the universe. The mountain Harā (or Haraitī) is around the earth; and from the center of the earth arises mount Taēra, the axle around which the wheels carrying the stars, Moon and Sun rotate. Above Taēra circles the constellation Haptōiriṇga. The chords of wind. The rotation of the satellite Kangdiz around the earth. It was bound to Haptōiriṇga by chords of wind. Kangdiz goes down to the earth (after that Kavi Haosravah evokes it), and becomes the *primum meridianum* ($\varphi_0=0°$, $\lambda_0=0°=0^h$).

2. Manuscripts 34

The text *Ohrmazd ped harvīspāgāhīh* has reached us in three codices:

BK (now called R400, and lodged in the Mulla Feroze Library of the K.R. Cama Oriental Institute, Bombay), copied from or collated with K35.

TD4a, obtained by T.D. Anklesaria, in 1870, from Yazd (now lodged in the same library). It has been copied from the ms. BK.

J78 (preserved in the First Dastur Meherji Rana Library, Navsary). It has been copied (probably from the ms. BK) by Dastur Edalji Navroji Meherji Rana.

An indication of the name of the copyist and the date is to be found in the colophon: Marzbān Frēdōn Vahrōm Rōstahm Bundār Šāhmardān Dēnyār; the year 961 of Yazdegird (A.D. 1592).

Notes 39

Transcription 51

Translation 60

The text of this document has reached us in a defective and corrupted copy. Some chapters are missing.

Ch. 3. Ohrmazd, in His omniscience, prepared His weapons (the good creation). Ahrmen, in his ignorance, rushed forward.

Ch. 4. The omniscient Wisdom.

Ch. 5. The onslaught of Ahrmen. The reaction of Ohrmazd: the creation, ideal and material. The *Ahunver*. The powerlessness of Ahrmen.

Ch. 6. The universe: like an egg. The role of Wind. Spəṇtā ārmaiti and the earth. Three creators.

Ch. 10. Kangdiz and Var ī Jimgird. Three weapons of Ohrmazd.

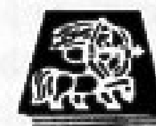
An Unknown Persic text

Ohrmazd Ped harvispāgāhīh

Text, Transcription and Translation

by

Raham Asha



2004